

نامه پرسش

پژوهشگاه اسلام و ایران

غرب از نگاه نخبگان فکری ایران

نظری یه عالم متعدد غربی / دکتر رضا طوری

استغراب، سذلآل، استتبعاع / محسن خلبان

مدرنیت و میرزا قندعلی خان آخوندزاده / گیسی بوداکی

غرب از نگاه مبنای تاریخ / دکتر عبیر صاملایی، ترجمه

چهلزارده: حاضر / جملات در هر دوین زندو / دکتر حاتم خواری

کسری و مدرنیت / انسانی حسن زاده

غرب از دیدگاه عبدالحسین زرین کوب / دکتر محمدتقی خراسانی

علی شریعتی و غرب التفیشی از موضوع توکلایی دینی / فردین فرشش

چشم به دست غرب: نسله برای شرق / محسن خلبان

پائی میان فلسفه اسلامی و فلسفه غرب / سعید رضوی نظر

نامه پژوهش

فصلنامه تحقیقات فرهنگی

سال پنجم، شماره ۱۸، ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۷۹

غرب از نگاه نخبگان فکری ایران

مؤسسه پژوهش فرهنگ عرب و از باطات
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فهرست

کلیه به عالم متوجه شویی / دکتر رضا داوری	۱
استنواب، استدلال، استباع / محسن حبیلی	۱۳
مذکونیت و همروز انتظامی خان آخوندزاده / کیمی پور، دکتر	۲۹
غوب از نگاه مجله کاوه / دکتر علیرضا ملاقوی، ترجمه	۶۷
جهانزاده: خاطره احتایت در پوچش زنو / دکتر حاتم قادری	۹۰
کسروی و مشویت / اسماعیل حسنزاده	۱۴۵
شرب از زیدگاه اسدالحسین ذرین کوبه / دکتر محمد تقی قراطسلی	۱۵۵
علی شعبانی و عرباندیشی از موضع توکویین دینی / افریدن فردوس	۱۶۷
چشم بعد مدت غوب: نسله بوای شرق / محسن حبیلی	۱۸۷
پیش بیان فلسفه اسلامی و فلسفه غوب / سعیده رضوی قتبه	۲۲۳

چشم به دست غرب، نسخه برای شرق (غرب از نگاه احسان نراقی)

* محسن خلیلی

چکیده

فهم و شاخت مقوله غرب و جنبه‌های تکنیکی و فراتکنیکی آن، ایرانیان را وادر به موضع‌گیری کرده است. عده‌ای غرب را با تمامی جنبه‌هایش پذیرفته‌اند، عده‌ای فقط تکنیک غربی را مقبول دانسته‌اند و برخی نیز به شیوه اقتباس تلطیف شده معتقد بوده‌اند، به این معناکه می‌توان غرب را دوپاره کرد و بخش‌های مقبول آن را پذیرفت و قسمت‌های مردود آن را به درون راه نداد. در این مکوب با طرح شش مفهوم، «الگوی چیزه‌ها»، «سمت و سوی نقد و سنجش‌گری»، «ابزار تحول»، «شیوه تحول»، «پذیرفتنی‌ها» و «نایپذیرفتنی‌ها» موضع‌گیری‌های گوناگون احسان نراقی درباره مدرنیته و غرب به بررسی و نقد کشانده شده است. نگارنده چنین فرض کرده که احسان نراقی مشکله ایرانیان را به خوبی شناخته، اما در روند درمان یابی به ناچار مانند خلیلی کسان دیگر از غرب استمداد کرده و بهترین شیوه تحول مشرق زمین را تلطیف غرب همراه با تکریم شرق دانسته است. درمان طلبی و دردشاسی او مبتنی بر شیوه تنقید خودی - تحریب دیگری به همراه تحریب خودی - تنقید دیگری است. اما فرجام کار، احسان نراقی یک شرقی غرب‌ستیز است که خصوصتش را با غرب هم از درون مقوله مدرنیته فرامی‌گیرد و هم با تکنیک‌های مدرن آن را گسترش می‌دهد. اشتباہ شناخت‌شناسانه احسان نراقی آن بوده که نقد پیشرفته و دقیق

جامعه پساصنعتی مدرن را درباره جامعه پیشاصنعتی غیرمدرن به کار می‌بسته است. در حقیقت سیز نزاقی با غرب نه از سر همدلی با شرق، بلکه نوعی دنباله‌روی مغفولانه و وارونه از غرب باوری - غرب پذیری روزگار مشروطیت بوده است.

مقدمه

مفهوم غرب نزد ما شرقیان به همان اندازه دچار کاستی و کژی است که شناخت مقوله شرق نزد غربیان. در میان شرقیان، ایرانیان به دلیل‌هایی چند، که برخی ریشه در تاریخ دارند و برخی ریشه و دنباله خود را تا روزگاران اسطوره‌ای و افسانه‌ای کشانده‌اند، در فهم غرب و غرب‌شناسی دچار کاستی‌هایی شده‌اند که بیرون‌رفتن از دایره سرگشتشگی و گم‌گشتشگی حاصل از آن، اندکی طاقت‌فرسا و بیش از آن، ناممکن می‌نماید. چنین بوده که ایرانی در برابر مقوله غرب موضع‌گیری‌هایی چند داشته اما همگی به یک چهره ساختگی درغایبیه‌اند. در واقع آن‌چه اتفاق افتاده آن است که ما نه غرب را شناخته و نه درک کرده‌ایم بلکه فقط با آن رو به رو شده، گهی اعراض و گهی تقرب حاصل کرده‌ایم بدون آن‌که بدانیم از چه چیزی روی گردانیده و به چه چیزی علاقه‌مند شده‌ایم. به دلیل وجود فهم و شناخت ناقصی که آن را غرب‌شناسی وارونه می‌توان نام نهاد، ایرانیان قائل به دو چهره برای غرب شده‌اند: یکی وجه ملموس، محسوس و قابل اندازه‌گیری غرب که به آن نوسازی (مدرنیزه‌شدن) گفته می‌شود و از درون آن زیر - مقوله‌هایی با نام شهرنشینی، صنعتی‌شدن، رسانه‌های همگانی، افزونی سطوح تولید و مصرف کالا و به طور خلاصه وجود مادی تحول برون تراویده است؛ و دیگری وجه نامحسوس، کیفی و محتوایی غرب که آن را نوگرانی و مدرنیته می‌نامند و از درون آن زیر - مقوله‌هایی با عنوان انسان‌باوری، جهان‌باوری همسان‌شده، باور به اندیشه ترقی و خرد‌باوری، بیرون افکنده شده است. مدرنیزه‌شدن و مدرنیته دو روی سکه غرب جدید هستند که هم بپایه فرآیندهای انساشنی مادی و ملموس و هم معنایی و نامحسوس شکل گرفته‌اند. فهم دنیای سکولار، عرفی‌کردن امور قدسی، ناسیونالیسم، تعریف جدید از عقل، مفهوم ترقی، فردگرایی، علم‌باوری و برابری حقوقی در گرو فهم تکنیک‌های مدرن و ابزارهای توسعه و پیشرفت است. بنابراین کوشش در راه درافکنند سامانه خردورزانه و براندازی منتقدانه گذشته‌اندیشی که همه هستی و کیان غرب مدرن محسوب می‌شود، در گرو شناخت مقوله تکنیک و فراتکنیک است. اما به خوبی باید

دقت کرد که نمی‌توان با چشم غیرغربی «مدرنیته» را فهمید بلکه فقط می‌توان «مدرنیزه‌شدن» را دید. از آنجا که تکنیک دوره مدرن را نمی‌توان از فراتکنیک‌های مدرنیته تفکیک کرد، بنابراین فهم جدآگانه از دو مقوله مدرن، منجر به گستاخی شناخت غرب و انشقاق و انکسار در شناخت دوره مدرن می‌شود. ناگفته نماند که ما شرقیان دربارهٔ غرب کم و بیش می‌توانیم فهم عینی (ونه فهم درایتی) پیدا کنیم. در تعیین دیدن تکنیک‌های غربی و حتی بهره‌وری از آن ممکن، اما درایت تفہم فراتکنیک‌های مدرن ناممکن است.

چارچوبهٔ نظری

شرقیان به طور عام و ایرانیان به طور خاص به دلیل‌های تاریخی نتوانستند از غرب گریزان شوند، بناچار باید غرب را می‌شناخته، در برابر آن موضع می‌گرفتند. از آنجا که شرق عبارت از غرب نبود، بنابراین شرقیان با آن به مثابهٔ یک عامل «بیرونی» یا «دیگری» برخورد کرده، در برابر آن باز هم از سر بی‌چارگی سه‌گونه موضع گرفتند: یا به شیوه‌ای غرب‌باوارانه به پذیرش بی‌قید و بند و بی‌چون و چرای و وضع «دیگری» پرداخته، به نوعی خود حقیر پندارانه و از باب درمان، خود را در برابر غرب پنداشته، درمان از همو خواستند. این گرایش درست پذیرانه، تفاوتی میان تکنیک و فراتکنیک قاتل نیست و به خود - همان دیگری شدن اعتقاد دارد؛ زیرا «خودی» را در حال نفی و هویت درونی را در حال اضمحلال می‌یابد؛ وضعیتی که برپایه مقبولت و محبوبیت «دیگری» و مردودیت و منفوریت «خودی» شکل یافته است. گروهی دیگر غرب‌پذیرانه تنها به تکنیک گرایش یافته‌اند و معتقد شدند که می‌توان ابزار را بدون محتوا گرفت و به کار برد. این گروه به شیوهٔ نیکوپنداری و شگفت‌زدگی، در برابر مقوله تکنیک به حیرت در غلظیدند اما هیچ دقت نکردند که مقوله نوسازی از نوآندیشی منفک نیست. این گروه بر اثر نافهمی و بدفهمی، مدخلیت تأثیر و تأثیر اندیشه و عمل را بر همدیگر پذیرفته، معتقد بودند که می‌توان با پذیرش تکنیک، «خود» را با «دیگری» همسان کرد. اما گروه دیگری نیز بودند که افسون غرب را به عینه می‌دیدند اما هرچیز تازه را معصوم نمی‌پنداشتند زیرا در دنیای «خودی» مقوله‌هایی پسندیده و فراموش ناشدندی و در دنیای «دیگری» نیز پسندیده‌های نیکو و از یادنرفتنی می‌یافته‌اند و قادر نبودند از هیچ‌کدام بگذرند. این گروه، تکنیک را از باب کارآمدی و کارآیی، پذیرفتنی می‌دانستند ولی تسلیم بی‌قيد و شرط را نفی می‌کردند و به شیوهٔ کمک‌گیرانه و

عالج خواهانه معتقد بودند که فراتکنیک‌های مدرن را باید منتقدانه و از باب کمک و درمان پذیرند ولی هم تکنیک و هم فراتکنیک‌های دوره مدرن تنها به شرطی پذیرفتنی است که برپایه فربیه معتقدات و درون‌سایه‌های «خودی» استوار باشد؛ زیرا می‌توان پدیده‌هایی را از بن‌مایه‌های مقوله «دیگری» پذیرفت منوط به آن‌که با محتویات مقوله «خودی» آمیخته شود و شیوه‌ای مقبول پذید آورد. بنابراین گروه سوم مدرن‌سازی را مقبول، مدرن‌گرایی را نامقبول و مدرن‌پذیری را همزاد با تنقید، تلطیف و تلفیق، ترکیب و انتخاب، پذیرفتنی می‌دانستند. پاسخ به این پرسش را که احسان نراقی را به کدام گروه می‌توان متعلق دانست، به متن اصلی مکتوب و امنی نهیم اما پیش از آن نیک است که منظور مان را از شش مفهوم روشن کنیم.

۱- الگوی چیره

مفهوم الگوی چیره یا سرمشق غالب در پاسخ به پرسش «چه چیزی خواسته می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، پیدا کردن محتوا، ابزار و پدیده‌پذیرفتنی و دنبال کردنی است. به عبارت دیگر، می‌خواهیم بدانیم سرمشق سلوك و نمونه اعلای قول و فعل کدام است؟ مقوله الگوی چیره، نمونه پذیرفتنی هنجار تشویقی و بایدی است.

۲- سمت و سوی نقد و سنجش‌گری

سمت و سوی سنجش در پاسخ به پرسش «چه چیزی نقد می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، دست یافتن به محتوا، ابزار و پدیده‌های انتقادبرانگیز است. این مقوله به معنای نمونه ناپذیرفتنی، هنجارپرهیزی و تحذیری یا نبایدی تلقی می‌گردد و ممکن است در هر دو پیکره بزرگ تمدن شرق و غرب وجود داشته باشد.

۳- ابزار تحول

مفهوم ابزار تحول در پاسخ به پرسش «چه ابزار و وسیله‌ای باعث تحول می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، دست یابی به ابزار یا محتوایی است که به کمک آن بتوان از تنفر به تحبیب، از اندوه به خاطره و از ملال به شعف رسید. پرسش فوق بر بنیاد این پیش‌فرض استوار است که وضعیت دیگری که ممکن‌الوجود به شمار می‌رود نسبت به موقعیت پیشین مقبول و

محبوب قلمداد می‌گردد. بنابراین باید فهم کرد که کدام عامل و ابزار باعث فرگشت از وضعیت پیشینی منفور به وضعیت پسینی محبوب می‌شود.

۴- شیوه تحول

مفهوم شیوه تحول در پاسخ به پرسش «چگونه تحول پدید می‌آید؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، پی بردن به شیوه و نحوه وصول از تنفر به تحبیب، از اندوهناکی و ملال انگیزی به خاطر انگیزی و شفافانگیزی است. پرسش فوق نیز بر بنیاد مفروضه‌ای استوار است که یک وضعیت را منفور و وضعیت دیگری را مقبول تلقی می‌کند اما دنبال آن است که چگونگی فرگشت را بیابد.

۵- پذیرفتني‌ها

مفهوم فوق در پاسخ به پرسش «چه چیزی مورد علاقه و تشویق است؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن، جستجوی ابزارها و محتواهایی است که در درون تمدن «دیگری» و «خودی» محبوب و شادی‌آفرین به شمار می‌روند.

مرحّلّات تحقیقات کامپیوتر علوم سلامی

۶- ناپذیرفتني‌ها

مفهوم ناپذیرفتني‌ها در پاسخ به پرسش «چه چیزی نفرت‌انگیز است و توصیه به دوری جستن از آن می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن جستجوی ابزارها و محتواهایی است که در درون تمدن «دیگری» و «خودی» منفور و ملال‌آفرین محسوب می‌گردند.

پیشینه زندگانی و پیش‌زمینه‌های فکری^۱

من در سنین جوانی همان تحسین را نسبت به شخصیت‌های مذهبی داشتم که نسبت به دانشمندان و رهبران سیاسی غرب، یعنی در حقبه‌ی هیج وقت در کلنگار بین سنت و تجدد قرار نگرفتم (گفتگو، شماره ۱۰، ۷۱).

مشی جهان‌وطنی ناقی حاصل علاقه‌مندی‌های دوگانه خانوادگی و محیط آموزشی و

پژوهشی دوگانه اوست. پدر و مادرش متولی و کمک‌دهنده مدرسه و مسجد آقابزرگ در شهر کاشان بودند. از پدرش یادگرفته بود که در برابر سنت و تجدد چگونه باستی موضع بگیرد زیرا پدرش سید جمال الدین اسدآبادی را نمونه زنده تفکر امروزی می‌دانست تنهای به آن دلیل که سید جمال، هم از نیوگ اسلام و هم از محتوای تمدن غرب آگاه بود. از پدرش یادگرفته بود که هم شرق و هم غرب حاوی ارزش‌های والا هستند و همین احترام دوگانه، او را از در افتادن به دام موضع‌گیری‌های افراطی درباره سنت و تجدد رهانیده بود. ملامهدی نراقی نیز در مقام جدش هم از قشریون اسلامی اعراض داشت و هم بواسطه تحصیل در آیانس، اندیشه‌گران غربی را تکریم می‌کرد. او کسی بود که حدود دویست سال پیش تنها برای آنکه ارسسطور را خوب بشناسد نزد کشیشی ارمنی ساکن محله جلفای اصفهان می‌رفت و زبان یونان قدیم را می‌آموخت (کلک)، ۴۸۳-۴۸۵). در عین حال در غرب و در محیط آرام سوئیس ماجراهی ژوزف تیتو، احسان نراقی را از جمودگرایی مارکسیستی رهانید. سخنرانی‌های ژان پیاژه و عجز او از پاسخ‌گویی به پرسش‌های دانشجویان به او نشان داد که علوم انسانی و اجتماعی غربی برخلاف ادعایی که می‌کنند خیلی هم جهانی نیستند. از شیوه تدریس پیاژه آموخت که واقعیت معمولاً در حد وسط دو قطب قرار دارد. از ژان استوتزل این نکته را فراگرفت که محقق باستی از تمایلات شخصی و عقیدتی خود در شناخت واقعیات دوری گزیند، از ژرژ بالاندیه آموخت که حتی قبایل استوایی نیز می‌توانند اساس نظریه‌های خودخواهانه مردم‌شناسی غربی را برهم ریزنند. از لویی ماسینیون فراگرفت که می‌توان در پژوهش، وجود سیاسی غرب‌خواهانه را دخیل نکرد و مانند غربیان مستشرق دچار شیله و پیله نشد. از هانری لفور این نکته را یادگرفت که می‌توان قالب‌های فکری از پیش تعیین شده را در مطالعه ملل و اقوام دیگر به کار نبست (همان، ۴۸۴-۵۱۷). در آغاز به دلیل علاقه‌مندی‌هایش به هدف‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه توأمان مشروطه‌خواهان، قصد کرد رساله دکتراش را درباره جریانات فکری مذهبی و غیرمذهبی دوره پیش از مشروطه بنویسد اما به دلیل برخی نیازهای کشوری به آمار، به روش‌های تحقیق آماری گرایش یافت. در طول حیات وی دو ضریبه بنیادین سیاسی بر پیکره زندگی شخصی‌اش فرود آمد؛ یکی آنکه حکومت پرطماطراقب رضاشاهی در شهریور بیست به ضریبی فروپیخت و دیگری شکست نهضت ملی شدن نفت که بدمنابه مهر پایانی بر دوران پُرپشور و نشاط سیاسی او بهشمار می‌رود. بهزعم او در جوانان ایرانی به فرنگ‌رفته، از یک سو نفوذ و استیلای بیگانه و از دیگر سو فقر و

عقب ماندگی بود. با آنکه او اعتقاد داشت، «جعفرخان‌های از فرنگ برگشته»، میانه مصدق و کاشانی را بهم زده‌اند اما به هر صورت عهد کرده بود از هرگونه سیاست جنجال برانگیز اجتناب ورزد و کوشید سیاست را به علم نزدیک کند و روش تأمل و تفکر را در زندگی سیاسی رواج دهد (همان، ۴۹۳).

در پژوهش‌هایش در اروپا گرچه در گام‌های آغازین شیفته روش‌های غربی شد اما به مرور با بررسی مفهوم طبقه در ایران و نیز نخبگان جدید و قدیم در ایران دریافت که نه تاریخ اقتصادی ما ایرانیان شباهتی به غرب دارد و نه از خارج برگشته‌ها و دانشگاه‌دیده‌ها در میان توده مردم نفوذ دارند. استعمال نادرست واژه‌ها و مفهوم‌هایی چون فتووال، پرولتر، بورژوازی و رشد صنعت و شهرنشینی به همان اندازه او را اندوهگین می‌ساخت که بریدگی فرهنگی و اجتماعی دانشگاه‌دیده‌های خارج‌رفته و داخل آموخته از توده مردم. اما از دیگر سو معتقد بود که پژوهش‌های اجتماعی به سبک غربی نظری پرسشنامه باز به دلیل وجود شکاف عمیق فرهنگی میان فرهنگ مردم و فرهنگ حکومتی در ایران کاربرد ندارند. وی روش‌هایی چون روش‌های قوم‌نگارانه و انسان‌شناسانه را پیش کشید که هر دو باز هم پای در فرهنگ و دانش غربی دارند (همان، ۵۱۰-۵۴۲).

لیث تیز انتقادات او متوجه انتقال ناصحیح و نارسانی آموزش جدید غربی به داخل ایران و فهم نادرست فرهنگ غربی بود. گرچه به وجود منطق خاصی برای نظام آموزش در غرب اعتقاد داشت اما فحوای کلام او نشان می‌داد که تکنیک را از فراتکنیک جدا نکرده و با ذهنی غیرفلسفی به تلفیق نادرست آن پرداخته است؛ زیرا اگر آموزش در غرب منطق خاص خودش را داشت حتی انتقال درست آن نیز امکان نداشت نتیجه‌ای کارآمد در ایران در پی آورد. فرض مخالف سخن او این است که بگوییم اگر انتقال صحیح و رسانی از دانش غربی به درون ایران صورت می‌پذیرفت به همان نتیجه‌ای می‌رسیدیم که غربیان بدان دست یافته‌اند (گفتگو، ۷۳). اما عدم تفکیک روشنمند و فلسفی میان مقوله‌های همزاد تکنیک و فراتکنیک او را نیز به مخصوصه دچار کرد. دغدغه دیگر او آن بود که تحول، امری پذیرفتی و بایسته است ولی بن‌ماهیه کلام او در زمینه برخورد با غرب همان نتیجه را داد که غرب باوران با بدنامی متهم به پراکنش آن شده‌اند: برای مبارزه با غرب و صیانت از خود باید غرب را بفهمیم و بشناسیم. گرچه نزاقی مبارزه با غرب را از هیچ‌یک از دو جنبه نظری و اخلاقی درست نمی‌دانست، اما غرب‌فهمی و غرب‌شناسی او

موضعی اعراضی و دفاعی داشت، از این‌رو در نهایت معلوم نکرد که آیا می‌توان یک پدیده را فقط شناسایی کرد بدون آن که خود شناسنده موضوع شناسایی واقع نشود:

«خود غرب را به خوبی بشناسیم. نوع برداشت‌شون، طریقه استدلال و طرز تفکر را بدانیم. اگر غرب را نشناسیم در مواردی مجهز و آگاه به روش‌های او نباشیم دائمًا بر ما مسلط خواهد بود. آگاهی از روش‌های غربی در برخورد با غرب و مسائل جهانی مهم است. هرگز نباید غربی بشویم باید خودمان باشیم ولی برای بقا و صیانت خودمان باید غرب را بشناسیم» (کلک، ۵۲۹).

اگر نیک بنگریم درمی‌باییم که احسان نراقی در سلک کسانی بود که مشکله ایرانیان را به خوبی درک کرده‌اند. اما در روند درمان‌بایی به ناچار مانند دیگران بی‌شمار، از غرب استمداد طلبید و بهترین شیوه تحول را تلطیف غرب همراه با تکریم شرق دانست. غایت قصوای کلام درمان‌خواهانه و شیوه دردشناسانه او تنقید خودی - تحبیب دیگری به همراه تحبیب خودی - تنقید دیگری است. مروری بر آثار او همین نکته را سنجیده‌تر می‌نمایاند.

سخن اول - احسان نراقی در هزارتوی فرآورده‌های مکتوب^۲

(علم اجتماعی و سیر تکوینی آن؛ جدایی غرب و شرق و امکان تلفیق)

قله اعتدالی پیشرفت علوم فیزیکی، که تصور می‌شد پیشرفت علم و فنون با سعادت نوع انسان رابطه مستقیم دارد، انفجار اتمی و انهدام دو شهر ژاپن در جنگ گذشته بود (نراقی، ۱۳۴۴، ۸۳).

کتاب علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن به سفارش یونسکو تهیه شد و بنا بود کتابی علمی دانشجویی باشد. اما نزاقی بامهارت و تھور آن را به بیانی‌ای علیه دست‌آوردهای تکنیکی و فراتکنیکی غرب تبدیل کرد. زیرا به‌زعم او غرض اصلی ترقی که عبارت از صلح و سلامت و تعادل و نیک‌بختی بشر بوده، اکنون در معرض تصادمات نامطلوب قرار گرفته و پدیده‌ماشینیسم به‌جای آن که آرامش و اعتماد ایجاد کند به تشویش و اضطراب انجامیده و این‌همه از آن‌روست که فنون و ابداعات تکنیکی بسیار سریع‌تر از امکانات سازگاری رفتاری و اخلاقی بشر رشد یافته‌اند. از دیگر سو وسایل ارتباطی در مقام میانجی شتابنده (کاتالیست)، افق فکری بشر را گسترش داده‌اند و اینک شیوه معیشت غربی نمونه و سرمشق سایر ملل قرار گرفته است. از هم پاشیدن نظام خانوادگی، سست‌شدن معتقدات مذهبی و عدم تمکین و اطاعت از نسل قبل به

همراه سقوط معنوی و اخلاقی بشری همزاد با رشد مقتضیات تکنولوژیک، هم غرب و هم مقلدان شرقی غرب را در معرض انحطاط قرار داده است. با این همه، ترقی و پیشرفت غرب نتوانست نظام پیشین فکری شرقیان را بهم ریزد؛ زیرا هر دوی آن‌ها در دو مقوله جدأگانه و در دو دنیای مجزا زیست می‌کردند. به هر حال بهزعم او انتقال علوم و معارف جدید، خاصه علوم اجتماعی و انسانی مدرن، نظر به پیوند و آمیختگی خاص مسائل غربیان با سوابق تاریخی و خصوصیات قومی و زبانی، امری بهغایت دقیق و حساس است ولی این راهنمایی ناشی از آن است که شیوه تحول بهناچار اقیاسی تلطیف‌شده است و همان‌گونه که مسلمانان با شور و شف فراوان عناصری از تمدن یونانی و هندی را با سرشت و ذوق عربی و ایرانی درآمیختند و به همان ترتیب که غربیان جوش و خروش معنوی مشرق‌زمینیان را بن‌ماهی نوزایش خود کردند، اکنون هم شرقیان می‌توانند با نهایت دقت و ظرافت غرب را گزینش و از آن‌چه پستنده به نظر می‌آید بهره‌برداری نمایند. گزینش‌گری بایستی همراه با معارف اسلامی و مواريث ادبی و فرهنگی باشد (همان، ۲، ۷، ۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳).

نراقی در نخستین کتاب خود ضمن هشدار به زندگان شرق درباره دوری گزینی از زیان‌های غرب، آن‌ها را در درمان یابی به پذیرش تنقیدگونه - گزینش‌گرانه مدرنیته چه در مقوله تکنیک و چه فراتکنیک فرا می‌خواند ولی توصیه و نصیحت می‌کرد که به هیچ نحو نباید مواريث افتخارآفرین شرقی را فراموش کنند. توجیه استدلال او نیز آن بود که غرب برای مدرن‌شدن، جوش و خروش مادی و معنوی شرق را برگزید. مسلمانان قرون چهارم و پنجم نیز معجونی آمیخته از طبایع یونانی، هندی، عربی و ایرانی را سرمشق قرار دادند، پس شرق کنونی نیز می‌تواند و باید غرب را سرمشق قرار دهد.

سخن دوم - جامعه، جوانان، دانشگاه: دیروز، امروز، فردا^۳

(طغیان جوانان غرب و مسئله اهلی‌کردن تکنیک)^۴

كمال مطلوب در سال دو هزار آن است که در درون هر یک از
ما یک شرق و یک غرب وجود داشته باشد؛ یعنی انسان هم از
معنویت برخوردار باشد و هم از رفاه مادی و صنعت (نراقی)،
جامعه، جوانان و...).^۵

جنیش دانشجویی مه ۱۹۶۸ در فرانسه و بی‌آمدهای آن در اروپا و امریکا، نراقی را وادار کرد

تا درباره این که چرا به رغم همه تفاوت‌ها، در دانشگاه‌های ایران چنان بحرانی پدید نیامد، اندیشه کند. بنابراین او با اعتقاد به جهانی شدن امور به طرز مشفقاته، هم به شرق و هم به غرب توصیه کرد که از لجاجت در به کار بردن ملاک‌های کهن داوری خودداری کنند و بفهمند که زندگی انسان تأمین معاش و آرامش به طور توانمند است (همان، ۱۸۰، ۱۸۱، ۳۰۱، ۳۰۵ و ۳۰۶). وی کار خود را با نقد غرب شروع کرد و غرب را به داشتن و نداشتن برخی امور متهم نمود:

دید تخصصی قرن نوزدهمی باید فراموش شود، انسان را تنها از روی الگوی علوم نمی‌توان شناخت، تسلط بر طبیعت موجب تسلط بر روح و روان انسان می‌شود، تکنیک خود به خود موجد سعادت بشر نیست. خلاً معنوی غرب و فرد متدرجأ مستحیل در جمع بر اثر ترقيات تکنیکی، نظام آموزشی نخبه گرا به مثابه پالایشگاه نیروی انسانی، سوداگری به منزله ملاک کامیابی و سرنوشت، طغیان‌های عزلتگرینانه یا پرخاش‌جویانه بر اثر متلاشی شدن شخصیت انسان در غرب، ناممکن بودن بازشناسی پدر توسط پسر به دلیل اضمحلال پدر در درون دستگاه‌های خردکننده اجتماعی و در نتیجه تضاد نسل‌ها، غفلت از جنبه‌های هنری و زیبایی‌شناسی‌های روحی، همگی نشان‌دهنده بروز بحران و تلاطم در شالوده‌های تمدن غربی است (همان، ۱۸-۵۷ و ۲۹۲-۳۲۱).

نکته مهم آن است که نزاقی تمام نقد و انتقاد خود را از غرب از قول غربیان نقل یا به آن‌ها استناد کرده است. شکایت از تسلط تکنولوژی و آزادی از دست رفته انسان از قول لوکاچ، مارکوزه و توین‌بی، نقد اختلاف فقیر و غنی از قول بالاندیه، نقد ارتباط نابرابر جهان‌سومی‌ها با غربیان از قول وی نیر، برژه، باده و کان، نقد حصر بشر در ساحت تکنولوژی و اقتصاد و سیاست و عدم توانایی بشر در زندگی در ساحت آزادی حقیقی از قول مارکوزه، نقد بی‌کسی و سرگردانی فرد و روان‌پریشی شخصی انسان در تمدن صنعتی از زیان مارکوزه و نقد نزاع‌ها و تصادم‌های آتی دنیا و بحران دانشگاه‌ها با عطف توجه به زیستن در محیط غرب و بهره‌وری از پژوهش‌ها و مکتوبات غربیان (همان، ۳۱۶-۵۴) همگی نشان‌دهنده آن است که نه درد و نه درمان هیچ‌کدام شرقی نیست. واهمه درست و به حق نزاقی در مقوله جهانگیری و جهانداری غربیان به‌نوعی او را وادر به کوشش‌های پیشگیرانه کرد. وی چاره را در آرامش شرقی می‌دید؛ متنه‌ی شرقی که خود در حال اضمحلال هویت و درافتادن به دامان غرب بود. بهنظر وی، از آنجاکه غرب و شرق به هم‌دیگر نیازمندند و چون گذشته غرب، آینده شرق است، پس شناخت درد امروزین غربی،

نسخه پیچی برای درمان درد فردای شرق است. نرافقی در این مکتوب در مقام یک شرقی در دشناسی غرب - درمانگر غرب چهره کرد و به گونه‌ای تراژیک به دردشناسی و درمان طلبی شرقیان پرداخت و آن را نمونه‌ای اعلا از درد سرگشتشگی، گم‌گشتگی و از جا دررفتگی تاریخی ما ایرانیان دانست. وی به نقد زندگی متجددانه ایرانیان همت گماشت و اقتباس تکنیک غرب و پیاده کردن آن را در زندگی ایرانیان بهسان و صله‌ای ناجور می‌دید و علت آن را تنها در این نکته می‌جست که ایرانیان هرگز وقت پیدا نکرده‌اند که تکنیک راهنمراه علم و فرهنگ بیاموزند ولذا به فروع روی آورده‌اند (همان، ۳۱۷). از دیگر سو به تنقید «خودی» پرداخت و افراط و تغیریط در تعلیم و تتبیع را باعث پدیدارنشدن روح علمی قلمداد نمود و این‌همه را از یک سو ناشی از روی آوری به مسائلی در زمینه ادبیات و فلسفه و تاریخ دانست که بین آن‌ها و مقتضیات زندگی ما ارتباطی وجود ندارد و از سوی دیگر جذب شدن به سوی نتایج مأخذ از علم تدقیقی غرب و بازماندن از کار فکری و نظری (همان، ۱۰۶). وی راه رهایی از این مشکل را در دست یابی به منشاً فکر غربی و اخذ درجه اجتهداد در غرب‌فهمی و مهم‌تر از همه، به دست آوردن قدرت و نیروی غرب برای ایستادگی بهتر در برابر آن جست‌وجو می‌کرد (همان، ۳۱۷). گرچه او این نکته را از سید احمد فردید اخذ نمود و پذیرفت، منشاً هایدگری (غربی) سخن را به فراموشی سپرد و از دیگر سو معنای ایستادگی در برابر غرب را به طور دقیق مشخص نکرد. وی در جایی توصیه کرده است که مبارزه با غرب نه به لحاظ اخلاقی و نه به لحاظ نظری درست نیست ولی غرب‌فهمی مجتهدانه نیز نیازمند سکون غرب و حرکت تاریخی ماست. البته این توصیه‌ای بود که ناشدنی و نپذیرفتنی می‌نمود؛ زیرا مقوله مدرنیته و دست آوردهای تکنیکی و فراتکنیکی آن را تنها با صیرورت فلسفی می‌توان شناخت و مشی آزمایشگاهی و جامعه‌شناسانه ایستا تنها ما را متوجه فهم بخشی از غرب خواهد کرد که تصویر ثابتی از آن در ذهن ما موجود است. فهم غرب، شناخت تصویری نیست بلکه درایتی فیلم‌گونه و ورای تصویر است. ذهن فلسفی‌ناندیش نرافقی گرچه او را تا مرز غرب‌فهمی مجتهدانه نزدیک کرد، ولی تبعات جامعه‌شناسانه او را به همان شیوه‌های تکنیکی گریز از غرب سوق داد که غریبان، خود آن را آزموده بودند (مانند پناه آوردن به فلسفه و علوم انسانی در برابر هجوم اخبار و اطلاعات، یاد دادن آزادی و دموکراسی به جوانان، تشکیل اتحادیه استادان تمام وقت، یادگیری قدم به قدم آزادی، تعلیم توأمان عشق به وطن و احترام به ملل دیگر به جوانان و بهبود وضع معیشت استادان دانشگاه‌ها) (همان،

۱-۲۱۶). نراقی و رای عامل تحول به شیوه تحول نیز اشاره کرد و با نگاهی ژرف تر به این مسئله، راه درست را تغییر نقطه ثقل غرب‌شناسی از مقوله تکنیک به فراتکنیک قلمداد نمود: پرون از سکوی تکنیک به منشأ علوم، مقاومت فکری و فرهنگی از طریق آفرینشگی فرهنگی و علمی و نه بازگشت‌های حمامی به گذشته، نه مقاومت منفی و نه طرد مطلق هیچ‌کدام پادزهر تکنیک نیستند. توجه به غنای فرهنگی خودی، عدم مقاطعه کاری در پذیرش تکنیک غرب و بایستگی برخورد عالمانه با مقوله غرب و یافتن آزادی حقیقی در گرو تسلط بر اصل علم و فلسفه غربی است (همان، ۳۲۱-۳۱۸).

البته امکان وقوع و وصول به چنان شیوه‌هایی بیشتر در مرحله توصیه‌های مشفقاته باقی ماند و علت آن‌هم ظاهراً این بود که نراقی در پی ممارست‌های جامعه‌شناسانه به این نتیجه رسیده بود که وجود مشکلاتی از قبیل طغیان دانشجویان، سرقت، مدرک‌گزایی، بوروکراسی، آلدگی محیط‌زیست... در جوامع غربی، ممکن است در جوامع شرقی نیز وجود داشته باشد. بنابراین راه حل‌گزینی‌های مشابه شاید چاره درد باشد. اما نکته‌ای که از نظر او دور مانده بود، این بود که فهم جامعه غربی با فهم جامعه شرقی «غربی شده» جداگانه و متفاوت است. عامل دیگری که فهم ماهیت غرب را تزد نراقی دچار نقصان کرد و نیز موجب ترجیح مقوله‌های تکنیکی به فراتکنیکی شد، میانه‌نداشتن نراقی با ممارست‌های ذهنی فیلسوفانه بود. ناگفته نماند که این مشکل گریبانگیر بی‌شماری از غرب‌آشنايان ایرانی بود و نراقی هم راه گریزی از آن نیافت.

سخن سوم - غربت غرب^۵

(شناخت غرب در مقام یک شرقی)

غرب برای ما هم سرمشق است و هم مایه عبرت (نراقی،

غربت غرب، ۷۰).

همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، این کتاب به مثابه بیانیه‌ای نقادانه علیه غرب است و گرچه نویسنده کوشیده است جنبه‌های ناشناخته جهان جدید مغرب زمین را مطرح کند (همان، ۲)، ولی محتوای کتاب بیانگر حمله‌ای آتشین به غرب است با این هدف که شرقیان را از ستایش اغراق‌آمیز غرب و خوار و خفیف‌پنداشتن خود بازمی‌دارد. نراقی ماشینیسم را باعث وارد آوردن ضربه‌های جبران‌ناپذیر به حیات بشری می‌دانست و معتقد بود که محیط عاطفی انسان در پی

پیچیدگی تکنولوژیک دچار بی اعتمانی شده و زیست‌بوم به زوال گراییده و نیز تسلط ماشین بر روابط و محیط اجتماعی انسان به چیرگی کالا بر انسان انجامیده است؛ زیرا ماشین به مثابه بت بزرگ پرستش می‌شود و هم از این روست که غرب نسبت به خود، خانه و همگنان خویش به غربت گرفتار آمده است. در چنین وضعیتی جوانان غربی یا به‌شکل خشنوت‌بار یا به شکل در خود فرو رفتگی و به‌حاشیه‌رفتن و گریز از جامعه به فرار اعتراض‌آمیز دست می‌زنند. خودکشی، الکلیسم، نامنی شهرهای بزرگ و پیوندهای سرد و بی‌هویت، نشانه‌های بارزی از زندگی غربی است و راه‌هایی که برای گریز از آن پیشنهاد شده عبارت است از زیستن در طبیعت، پیاده‌روی، دوچرخه‌سواری، مخالفت با اتومبیل و سرعت و هوایپمای مافق صوت، ضدیت با خودکارشدنگی و شیئی‌وارگی انسان در روند بوروکراسی، بی‌سروری سیاسی و توسل به افکار اتوپیک و خرافاتی. نراقی دلیل تسلط ماشینیسم را در این می‌دانست که پرومته - مظہر علم و دانش در یونان قدیم - خدای خدایان شناخته می‌شد که دانش را فقط برای نفس دانش می‌خواست و به همین سبب علم را از روح تهی کرده و دانش برای معنا را فراموش کرده بود. حال آن‌که آن‌چه در غرب در پی بحران انرژی، صنعتی شدن، ایجاد شهرهای بزرگ، بحران طغیان جوانان و بحران‌های آموزشی به‌وقوع پیوست، غرب را به تشکیک در تفکر عقلی و استدلالی و تعمیم بینش درون و شک در علوم دقیقه سوق داد. دامنه این بحران به‌دلیل تقلید علوم اجتماعی از علوم اثباتی و تجربی و تلقی امر اجتماعی به‌مثابه شیء و مبنای قرار دادن عقل و خرد برای کسب هرگونه معرفت و تفکیک تن و جان یا جسم و روح از همدیگر هرجه بیشتر گسترش یافت (همان، ۱۶۶-۴).

اما در ورای آن‌همه تنقید از غرب، که غربیان خود نوع بهتر و مرغوب‌تر آن را در چنته داشته‌اند و دارند، نراقی از ابزارهایی برای وصول از ناپذیرفتنی‌ها به پذیرفتنی‌ها نام برد که همگی غربی بودند. نظری کنار گذاشتن علم‌گری، تمایل به پدیدارشناسی، گرایش به روش‌شناسی قوم محور، حذف افسون آمار و به کارگیری تکنولوژی نرم و ملایم به جای تکنولوژی تسلط‌طلب با افزودن قدری عنصرهای ملی از فرهنگ بومی. البته او همواره توصیه می‌کرد که عالم علوم اجتماعی باید مسئولیت معنوی خود را بپذیرد و در مقام یک بوروکرات پشت‌میزشین به مطالعه اجتماعیات نپردازد (همان، ۵۷، ۱۳۴-۱۳۵).

نراقی شیوه تحول را در تکرار نکردن غفلت‌های غرب، شناخت فرهنگ غرب و کوشش برای

علم انسانی تر می دید؛ علمی که در راه کاربردی ساختن شیوه ها توصیه می کند که آن چه از دل غرب بیرون آمده، نه باید تحقیر گردد و نه معنایی بیش از آن چه دارد به آن داده شود، بلکه فقط منشأ، مفهوم و پیام آن باید به خوبی شناخته شود (همان، ۵۱-۱۶۷-۱۶۶).

به این ترتیب، مکتوبی که با بیانی غرّا علیه غرب شروع شده بود، در فرجام کار به توصیه نامه ای تبدیل گردید که غرض از آن شرق مستغربی است که بدی هایش پالایش شده است. باز هم ناگفته نگذاریم و نگذریم که موضع گیری بی شماری از ایرانیان همان بود که انتظار می رفت؛ یعنی رسیدن به این نتیجه که هم غرب خوب است و هم شرق، هم غرب بدی دارد و هم شرق، و فقط باید کوشید که شرق با اکتساب خوبی های غرب به غرب دیگری تبدیل شود. غرب هم برای زدودن بدی هایش خود می داند چه کند ولی شرق آماده داد و ستد است. این شیوه گاهی از شدت سادگی و بداهت، راست و درست می نمایاند.

سخن چهارم - آن چه خود داشت^۶

(دانش غرب و بینش شرق، هم کم و هم کیف، هم چند و هم چون)

ما نباید عیناً راه قرن نوزدهم لیبرال های غربی را دنبال کنیم و
به عوارض منفی آن دچار شویم و آن وقت راه هایی برای ترمیم و
تقلیل جهات افراطی آن جست و جو کنیم. ما نباید مکارم معنوی و
فضایل فرهنگی خود را فدای حکومت پول کنیم (زراقی، ۱۳۵۵، ۱۹۹-۱۹۸).

به گمان نزاقی تمدنی آن چه خود داریم از بیگانه، جفای بزرگی است که به حق ناپذیرفتی است. عنوان کتاب آن چنان انتخاب شده است که تمامی قصد و غرض نویسنده را به نحوی جامع و مانع دربرمی گیرد. پرسش بنیادین نزاقی در این مکتوب آن است که در برابر اوضاع غرب، ایران چه راهی را در پیش بگیرد تا هم منزلت شایسته خویش را در قبال غرب حفظ کند و هم از خطرها و بحران های تمدن غرب مصون بماند. وی نکته مضمرا و مفروض این پرسش را در چند پرسش دیگر بی گرفت:

چرا بوروکراسی عریض و طویل را بایستی جانشین روابط انسانی کنیم و چرا از عاقبت زندگی خانوادگی بی روح و کسل غرب عبرت نگیریم و چرا بایستی به علم و تکنیک، ویتامین،

کالری، دید میکروسکوپی، جدول لگاریتمی، روانکاوی و آمار و ریاضی معتقد باشیم؟ (همان، ۵، ۲۰۰-۲۰۱).

نیک پیداست که پاسخ به پرسش‌هایی این‌چنین، بیشتر در مقوله راه حل‌یابی و توصیه می‌گنجد، بنابراین محتوای کلی کتاب آن‌چه خود داشت بیشتر حول و حوش شیوه تحول دور می‌زند، اما نویسنده ناگزیر بوده از مفهوم هریت غرب به‌سوی تمایز شرق و غرب معطوف شود و از آنجا به نقد غرب پردازد و سپس به شیوه‌یابی دست زند و البته چنین نیز کرده است. نراقی غرب را از یک سو در مقولاتی مانند داشتن دید عینی، اعتقاد به فرد، جنبه غیرشخصی دادن به امور و حوادث، تعلق خاطر به مادیات، اهمیت دادن به سرعت، اعتقاد به بوروکراسی و پیشبرد امور به کمک تکنولوژی، معرفی کرده (همان، ۱۶)، و از دیگر سو قدرت غرب را در غرق شدن در واقعیت، و شکوه شرق را در درخشش لایزال حقیقت دانسته است که ناگزیر باید آن‌ها را درهم آمیخت. بمنظور وی انسان‌شناسی غربی در موهومات حوزه‌های تحصیلی غرق شده و مفهوم درایت را به تازگی از لابه‌لای متون عرفانی ایرانیان شناخته است. علاوه بر این، غرب اسیر تکنیک و دریند مصرف بی‌رویه است، حال آن‌که شرق اهل تعادل و هماهنگی با طبیعت و کف نفس است (همان، ۱۶۱، ۷-۶، ۱۷۶-۱۷۷). در ادامه، نراقی زبان به تنقید از غرب گشوده، گرچه در بسیاری از جاها به مکتوبات غربیان استناد کرده است:

کمبود روح در جامعه ماشینی به نیچه، اشپنگلر و برگسون، تباہی جوامع انسانی بر اثر رهایی تکنولوژی به حال خود به مغفورد، و تباہی طبیعت و مسخ روح انسان بر اثر تسلط فزاینده تکنیک به ڈاک اتالی (همان، ۱۷، ۳۲، ۸۲ و ۸۳) ارجاع داده می‌شود.

نکته‌ای که نراقی به آن پرداخت این بود که برای احتراز شرقیان از غرب به بیماری‌های عصبی، افسردگی، محصولات شیمیایی خطرآفرین، سودپرستی، گستاخی نظام خانوادگی، فقدان آسایش در شهرهای بزرگ، مسرف‌بودن انسان‌های مصرف‌گرا و بی‌اعتنایی به مصالح حقیقی انسان (همان، ۲۸، ۱۶۲-۱۶۳ و ۱۸۴) اشاره شده است که خود غربیان برای فرار از آن به اندیشه‌های آرمان‌شهری، ناحیه‌گرایی و خودمختاری، جنبش‌های دینی ناشی از بازگشت به دوران طلایی گذشته و هزاره‌گرایی‌های تاریخی روی آورده‌اند (همان، ۳۲-۴۲). به نظر نراقی دلیلی ندارد که برای ترقی و پیشرفت، سرمایه‌داری را برگزینیم و برای شناخت، تنها به تحلیل و تدقیق (و نه درایت) روی آوریم و برای تأمین سعادت بشر فقط به عقل (و نه ورای عقل) تکیه

کنیم (همان، ۱۶۸، ۱۸۳ و ۱۹۹)؛ زیرا این افسانه که علم محصول تمدن غرب است، دست آورده اسطوره‌شناسی یونانی، استعمار و چیرگی غرب است و شرق‌شناسی آن‌ها به مقتضای آن‌که مفعول‌شناسا را به سان شنی‌ای خارجی مطالعه می‌کرده‌اند و با آن همسرونوشت و همدل نبوده‌اند فاقد صحت است (همان، ۱۵۶ و ۱۵۸).

نراقی بر آن بود که باید شیوه‌ای دیگر برگزید و تحول مشرق‌زمین را از راه دیگری جست‌و‌جو کرد:

نباید تکنولوژی را به حال خود رها کرد، بلکه باید به آن جهت داد. از تخصصی‌شدن افراطی علوم باید ممانعت کرد و بر دامنه علوم بین‌المباحث (میان‌رشته‌ای) افزود. ترقی را باید از عمق تاریخ و روحی ملی به دست آورد. آن‌چه نامطلوب است باید از طریق داد و ستد معنوی با دیگر فرهنگ‌ها ترک کرد. شرق باید در مقابل غرب دست به ابتکار و انتخاب بزند و خطاهای قرن نوزدهمی آنان را تکرار نکند. نه تقلید مطلق، نه بزرگ‌نمایی گذشته بلکه باید بین فرهنگ غربی و تمدن غربی پیوند زد. می‌توان اخذ تکنیک کرد ولی چون فرهنگ غرب نمی‌تواند جهانگیر باشد پس می‌توان خودی ماند. باید تکنولوژی غربی را همزاد با خویشکاری پذیرفت. باید دست به اقتباس معقول، مشروط و توأم با فهم و درایت زد. باید مواد و مصالح شرق‌شناسی را پذیرفت ولی تفسیر را به عهده ایرانی گذاشت. باید سیاست علمی و عملی مستقل اتخاذ نمود و شیفتگی در برابر غرب را به تفکر انتقادی در مقابل غرب تبدیل کرد (همان، ۲۱-۲۰۴).

در منظر نراقی، غرب آن‌چنان دچار خطأ شده و به غربت در غلتبده است که دیگر نیازی نیست شرق‌تمنای رسیدن به آن را داشته باشد زیرا خود همه چیز دارد. ولی یک نکته را نباید فراموش کرد که در وضعیت سیطره تکنیک و فراتکنیک که افزون بر چیرگی کمیت، برتری کیفیت نیز مطرح است، تنها یک راه برای خودی‌ماندن باقی است و آن بازخوانی خویش با تکنیک‌ها و فراتکنیک‌های مدرن است. در این صورت آن‌چه باقی می‌ماند، «خودی» است که ماهیت و هویت خود را به کمک «دیگری» شناخته و متأسفانه این بخت را نداشته است که غالب باشد بلکه مغلوبی است که خود با یاری ابزار و محتواي غالب «دیگری» شناخته شده است. صاحبان این شناخت تنها به شرطی قادر به پویش راهی صحیح هستند که چیرگان تکنیک و فراتکنیک را از جنس خود بپنداشند. در این حالت می‌توان امیدوار بود که فهم خود از درون قالب غالب «دیگری» محنت‌افزا نباشد.

سخن پنجم - طمع خام^۷

(استعفا از خودی بودن و کوشش در تشبیه به خارجی‌ها)

مشروطت را فداکاری کلاه‌مخملی‌ها و کلاه‌نمدی‌های تهران
و اصفهان و کاشان و بزد و زنان چادر به سر ایرانی که اصلاً
مونتسکیو و روسو و دیدرو را نخوانده بودند به پیش برد (ترافقی،
. ۱۳۵۶، ۱۵۷).

نقد گزنه احسان نراقی در این کتاب متوجه ایرانیان غرب باور است. وی در کتاب مذکور برای آنکه نشان دهد چرا تکیه به غرب کاری بیهوده است به نقد غرب روی آورد؛ کاری که روی دیگر چهره او را پرآوازه نمود. او سه گروه فراماسون‌ها، مارکسیست‌ها و تکنولوگی‌ها را عاملان غرب‌زدگی در ایران نامید که نسبت به گذشته اتفاقات تاریخی یافته و بی‌توجهی به حافظه جمعی ایرانیان را سرلوحه کارهای خود قرار داده‌اند. بنظر او، مستقرنگ‌هایی که به تقلید غرب و تحفظه خودی پرداختند کسانی هستند که امریکا را می‌شناسند نه ایران را، و فکر می‌کنند روش‌هایی که در کالیفرنیا کاربرد دارد عیناً در ساوچلانگ هم به کاریستنی است (همان، ۱۱-۱۵، ۹۹ و ۱۵۷). نراقی بر آن بود که این گروه می‌خواهند با نگاه بیگانه خودی را بشناسند و غافل‌اند که این کار بیهوده‌ای است؛ زیرا نظرگاه غرب بی‌طرفانه نیست. غربی که انسان ماشین‌زده فاقد روح و خلاقیت پرورش داده و دید ناقص سایبریتیک و انفورماتیک و نیز دید متدیک (روشمند) و اپلکتیویته (عینیت) را رایج کرده است و خود را جهان‌شمول می‌پنداشد و دیگران را غیراصیل، و انسان را در حد شئ پایین آورده (همان، ۴۷، ۶۶-۶۷، ۷۲-۷۳، ۸۹، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۶۲) نمی‌تواند منجی بشر باشد؛ زیرا ابتدای غرب از همان آغاز بر میراث یونان استوار بود که در آن آزادی تنها برای برگزیدگان خواسته می‌شد و بعدها همین روحیه به اروپا انتقال یافت و اساس همه چیز را بر خودخواهی قرار داد (همان، ۱۴۱-۱۴۲).

پیشنهاد نراقی این بود که شرقیان باید با اتکا به فرهنگ غنی خود عینیت غربی در پژوهش‌ها را به کناری نهند (همان، ۹۲) و بدون ترس و وحشت گذشته و حال خود را بشناسند و در پژوهش‌ها از روی همدلی و همدردی و توجه به اعتقادات اخلاقی به مطالعه خویش و جامعه خودی بپردازنند (همان، ۴۷-۴۸، ۹۵)؛ زیرا خودآگاهی شرقیان حاوی عناصری درونی مانند آداب و رسوم، دین و آیین، عبادت و فرایض دینی است (همان، ۲۶). به نظر وی، فرهنگ ملی

ایرانیان استمرار تاریخی دارد و عناصری چون زبان فارسی، مذهب، عرفان و ایران پیش از اسلام را که بر مردی، جوانمردی، آزادگی و عدالت و انصاف متکی است، دربرمی‌گیرد (همان، ۱۷ و ۱۵۳). به‌زعم نراقی، شرق نمی‌تواند غرب باشد زیرا تعادل در جامعه غربی محصول توافقات گروهی و سندیکایی دائمًا متزلزل است و این همه از آن‌روست که برداشت و فلسفه اجتماعی غربیان بر تضاد منافع و ستیزه‌جویی همیشگی مبتنی است، حال آن‌که فلسفه بنیادین زندگی شرقیان بر توافق کلی و اجتناب از ستیزه‌جویی استوار است و این خود دلیلی است برای آن‌که چرا نمی‌توان غربی شد (همان، ۸۲).

نراقی برای جبران این مسئله که وضع شرق و ایران را نمی‌توان ستود، کوشید به ابزار و شیوه‌های تحول از وضع مردود به مقبول اشاره کند و به این منظور به پرسش از تاریخ و ارزیابی اکنون خود همراه با تکنولوژی ملی، که در آن خودبستندگی، تجهیز نیروهای فکری خلاق، پدید آمدن فرهنگ صنعتی در جامعه و دخیل داشتن نظر نیروهای ایرانی در تعیین اولویت‌های استفاده از تکنیک به‌چشم می‌خورد، همت گماشت (همان، ۷۴، ۱۷۲-۱۷۳). وی اعتقاد داشت که طرز تفکر تکنولوژیک (فن‌سالارانه) صرف بدون توجه به اقلیم و بوم مردود است و صحیح‌تر آن است که هم پیشرفت کرد و هم ایرانی باقی ماند. برپایه وحدت ملی می‌توان از اختلافات تاریخی گذشت و فرهنگ غنی و کهن‌سال پشتونه محاکمی است که نباید آن را از یاد برد (همان، ۲۴، ۲۱، ۶۵، ۶۱-۵۸، ۱۰۹-۱۰۸). در منظر نراقی شیوه تحول همان اقتباس و تلفیق به همراه تلطیف است زیرا نمی‌توان جست‌وجوگری درون‌گرا بود بلکه باید به واقعیت‌های خارج از مرز نیز دقت کرد و فرهنگ بیگانه را به مثابه محکی نو برای شناخت فرهنگ ملی به کار بست. آن‌چه شرقیان برای درمان غربیان در چنته دارند، مواریث عشق و برادری و رفاقت است که پادزه‌ری برای اضطراب و بیماری‌های عصبی غرب محسوب می‌شود. به اعتقاد وی پدیدآمدن انسان کامل در گرو نزدیکی شرق و غرب است، تعالیم انسانی عرفانی از بهره‌کشی فرد از فرد ممانعت می‌کند، تعییم برابری و مساوات مانع دشمنی افراد با یکدیگر است و پیوند آزادی به مسئولیت فردی و اخلاقی و عدالت، موحد انسان کامل و جامعه نوین است (همان، ۱۰، ۵۳ و ۱۳۵). اقتباس وجوه پسندیده و پرهیز از امور نکوهیده شیوه معمول نراقی و سایر ایرانیان در برخورد با تمدن غرب بهشمار می‌رود. پدیدآوردن انسان کامل و جامعه‌ای نوین متکی بر آزادگی، حق، عدل، انصاف و استقلال عیناً همان تفکر آرمان شهری است که غربیان نیز عقلاءً و

منطقاً به دنبال آنند. سخن پردازی درباره آرزوهای بشری کاری سهل، اما شیوه کاربردی وصول به امیال، عملی ممتنع است. احسان نراقی همانند سایر ایرانیان سهولت را برگزید و صعوبت را واگذار کرد، گرچه در فرجام کار شاید به ضعف پردازش نظری خود پی برد و همچنان بر کمک‌گیری از غرب در شناخت مقولات خودی تکیه نمود؛ شیوه‌ای اقتیاسی که نهایت آن شناخت عاریتی (ونه واقعی) است.

سخن ششم - آزادی، حق و عدالت^۸

(سقراط‌کشی در باطن غرب، نقل سرد فکری در شرق)

با افکار و نظریاتی به مبارزه برخاسته‌ام که در این بیست، سی ساله برای روشنگرکار و صاحب مقامان [به صورت] اصول مسلم و تردیدناپذیر درآمده بود (نراقی و خوبی، ۵۲).

احسان نراقی در این مکتوب رویه‌روی کسی نشسته است که در عرصه شعر و ادبیات دستی دارد و مارکسیستی تمام عیار است. از این رو نراقی فرصت را از دست نداد و نقادانه‌ترین تهاجم خود را متوجه کسانی کرد که به گمان او پاسداران خاموشی‌اند؛ یعنی دورویان نیرنگ‌باز نشخوارکننده‌ای که با هیاهو و جنجال مانع رشد اندیشه اصیل در خاک وطن هستند و ترجمه هر نوشته چرند و مزخرفی را تحت عنوان فرهنگ پویا و اصیل به خورد جوانان کشور می‌دهند (همان، ۳۵-۹، ۴۳-۴۴). در این مناظره از آن‌جاکه او ناچار بود تمام داشته‌ها و اندیشه‌های خود را درباره غرب و شرق بیرون بریزد، پیش از هر چیز به شناسایی شرق و غرب به طرف مقابل پرداخت. وی غرب را به مثابه نقشه‌ای می‌دانست متشکل از کشورهایی چون انگلستان، فرانسه، امریکا، شوروی و سپس سایر کشورها، و شرق را به سان نقشه‌ای که مرکز آن ایران است و شرق اسلامی در پیرامون آن قرار دارد و سپس سایر کشورهای شرقی به معنای عمومی در آن قرار گرفته‌اند (همان، ۱۶۲). ولی نراقی بین شرق و غرب تمایز زیادی می‌دید:

در غرب آزادی تنها و در شرق آزادگی و تقوا وجود دارد. در غرب حقوق از اخلاق منفک، ولی در شرق یکی است. در شرق آزادی به معنای روحیه سرسپردگی به حق در برابر باطل، ولی در غرب به معنای رقابت و مسابقه است. در غرب، جامعه برای فرد به مثابه گرگ و در شرق به سان پناهگاه است. در غرب دادگستری بر مبنای دلیل، ولی در شرق بر مبنای حق است. در

غرب، آزادی براساس فرد و تفرد، ولی در شرق بربنیاد خانواده، قبیله، ملت و امت استوار است. در غرب آزادی مقدم بر برابری و برابری، ولی در شرق برابری مقدم بر برابری و آزادی است. در شرق فرد از جمع تفکیک نمی‌شود و در صورتی که امتیازی به او تعلق گیرد از خود می‌پرسد آیا این امتیاز حق من بوده، آیا شرط انصاف است که فلان کار را انجام دهم؟ ولی در غرب آزادی به معنای رهایی از قیود جامعه بهمنظور کسب سود بیشتر حاصل است. بنابراین ملاک درستی و نادرستی امور، قانون (ونه حق) است (همان، ۱۱۸-۸۷، ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۸ و ۲۲۰). بر این اساس، آزادی در شرق عبارت از یارایی انجام بسیاری از امور و خودداری از انجام آن است. در پرتو این تعریف می‌توان به مفهوم انسان کامل در معنای شرقی آن رسید؛ انسانی که متصف به صفاتی چون اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک، معارف، ترک، قناعت، انزواگرینی و گمنامی است. در حقیقت آزادی شرقی عبارت از تقلیل علایق خیالی و تصنیعی است، نه حرص زدن و طمع ورزیدن که در بن‌مایه فرهنگ غربی غنوده است (همان، ۷۱ و ۷۶ و ۱۱۶). به نظر وی تنقید غرب فراتر از این حرف‌هاست:

غرب فقط در پی آزادی خود است آن‌هم به قیمت اسیرکردن دیگران؛ زیرا آزادی آتنی، امتیاز آزادان بوده و یونان بعنای‌گزیر برای بقای خود و آزادی، دیگران را بردۀ می‌کرده است. آزادی در غرب به معنای رهایی هرچه بیش تراز قیود اجتماعی بهمنظور دست‌یابی به سود بیشتر است. به همین علت در بطن آزادی غربی خشونت غنوده و آزادی اصیل غربی، آزادی تصرف بازارها با اتکا به روحیه زیاده‌طلبی است. تفکیک حقوق و اخلاق در غرب باعث شده است آزادی بازیچه گردد. هم از این رو سقراط‌کشی در باطن غربیان لانه کرده است؛ زیرا سقراط تصورات لذت‌طلبانه آتنیان خودخواه را به ریشخندگرفته بود و از آن‌جا که آنان دنیاگرا بودند، نتوانستند وجود و بقای او را تحمل کنند (همان، ۹۵-۷۰، ۱۱۳، ۱۰۳، ۱۳۴ و ۱۵۰).

به‌زعم نراقی همه غربی‌ها به نحو آتنی از آزادی سخن گفته‌اند مگر روس و کانت که یکی در پی بازگشت به کلیت انسان بود و دیگری می‌خواست تدبیری بیندیشد تا تکلیف اخلاقی و گوش‌دادن به ندای باطن، مفاهیم ارجمند زندگی تلقی شوند. اما چنین برداشتی عملاً در زندگی سودجویانه غربی که آزادی را با امپراتوری خواهی بیرونی توانم کرده بود، از میان رفت و محصولاتی چون هیتلر و استالین پدید آمد. به همین دلیل، هم مارکسیسم و هم کاپیتالیسم دو روی یک سکه بهشمار می‌روند که به یک اندازه نکبت‌زا هستند. از دیدگاه او، هم آنان که

کاپیتان دریغل می‌خوابند و هم آنان که شب هنگام انجیل بر سینه خود می‌فشارند سر و ته یک کرباس و کلیتی یکپارچه و تفکیک‌ناپذیرند (همان، ۶۸-۶۹، ۹۹-۱۰۲، ۱۶۲-۱۷۰). این همه معلوم معیوب بودن دستگاه شناخت‌شناسی غربی است؛ گویی غربیان شیر را به قیمت بردند یال و دم و اشکم در قفسی می‌اندازند که خود با مترا و معیارهای خویش از پیش ساخته‌اند (همان، ۲۲۷). پیشنهاد او به شرقیان این بود که راهی دیگر در پیش گیرند و به تقلید کورکرانه و پیروی چشم‌بسته از نهادهای اجتماعی بیگانه نپردازند و اجازه ندهند تکنولوژی‌های بریده از خود به هویت ملی و اصالت فرهنگی بی‌اعتنایی کنند (همان، ۲۵۲ و ۳۰۴).

به اعتقاد نراقی، تفکر سودجویانه غربی و اندیشه مادی‌گرای چپ در ایران نوعی بی‌مسئلولیتی و بی‌اعتنایی پدید آورده و زشتی فرار از ایران را زایل کرده است. به همین دلیل مفهوم وطن از مُد افتاده، باور به آن اُمل مآبانه جلوه می‌کند و در عوض هرچه رنگ و بوی فرنگی دارد باب طبع همگان شده است (همان، ۲۵۹). به‌نظر او چاره‌ای که باید اندیشید، روی آوردن دوباره به شرق، تکیه به انترنسیونالیسم ملل آزاد و مستقل، در نظرگرفتن مصالح کلی و بستنده‌نکردن به حوزه‌های تفکیک شده به سیاق غرب است. بدون الزام به تکرار همه الگوهای غربی، باید عدالت و آزادی حفظ شود و فرهنگ ملی ایرانی با اینجا بر آزادی‌های فردی واقعی و عدالت اجتماعی پدید آید. آزادی و عدالت را نمی‌توان از جوامع دیگر قرض کرد، بلکه باید آن را با استقلال ملی توأمان نمود و زبان و دین و سنت و آداب و رسوم و خواسته‌های ملی را پاس داشت (همان، ۵۹، ۱۰۸-۱۰۹، ۲۲۹-۲۲۳، ۲۴۲-۲۳۰ و ۲۶۳). خویی درباره چگونگی تحقق این مسئله با بیان طنزگونه‌ای چنین پاسخ داده است: همان‌گونه که از میان خربزه و هندوانه می‌توان هردوانه را انتخاب کرد. نراقی در جای دیگری موضعی اتخاذ کرده است که در مقایسه با سخنان و رهنمودهای پیشین اش، تناقض‌آمیز می‌نماید: خربزه و هندوانه شرق و غرب ذاتاً با هم ناسازگارند و نمی‌توان هر دو را با هم داشت زیرا در این صورت حتی خیار هم گیر ایرانی‌ها نمی‌آید (همان، ۱۴۲-۱۴۳). نراقی هیچ‌گاه به درستی معلوم نکرد که آیا شرق و غرب مکمل همدیگرند یا یکی بر دیگری چیزگی همه‌جانبه دارد؟ تکلیف ایرانی جماعت چیست؟ در شرایطی که غرب سراسر تنقید است و تنفر و خوب یا بد در حال چیزگی است، و شرق هم یا خود را نشناخته یا از دریچه چشم دیگری خویشتن را شناخته است، ایرانی در مقام مرکز عالم شرق چه شیوه‌ای را باید فرا راه خود قرار دهد؟ اگر دست روی دست بگذارد، عقب خواهد افتاد و

دچار نابودی هویت خواهد شد، و اگر فقط به خود تکیه نماید تکلیف او با چیرگی روزافزون غرب چیست؟ اگر به سوی غرب رود از باب ناسازگاری ذاتی طوفانی نخواهد بست، و اگر غربی شود شرقی نخواهد ماند؛ گویی بیچارگی، مخرج مشترک سرنوشت قریب به اتفاق ایرانیان در باب غرب پذیری یا غرب‌نپذیری است. به اعتقاد نراقی، مردم در مشروطیت دنبال غرب و تحفه غرب نبودند ولی فداکاری‌های ایرانیان بدليل غلبه آزادی خواهی غربی بر عدالت خواهی شرقی فدای تصورات انتزاعی از حکومت و قانون و آزادی شد (همان، ۲۰۵-۲۱۴). او خوبی را متهم کرد که با دیدی غربی به شرق نگاه می‌افکند زیرا پیشرفت تکنیک و تسلط سیاسی غربیان باعث شده که فلسفه‌های غربی به مثابه حاجاب سیاه انوار شرق را مخفی کند (همان، ۱۴۱). وی دیگر روشنفکران را متهم نمود که مانند دریانوردان بی‌قطب‌نما در اقیانوس‌ها سرگردانند و از شرق، غرب، خودی، بیگانه، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، دنیا، آخرت، فرهنگ و شبکه‌فرهنگ، همه و همه سخن می‌گویند بدون آنکه بفهمند و بدانند که چه می‌گویند (همان، ۴۷). البته در این میان، خود از این نکته غفلت ورزید که در راه دردشناصی و درمان‌یابی به همان ورطه‌ای درگلته است که زمانی روشنفکران را از آن بروحدار می‌داشت. نراقی ایدئولوژی‌های وارداتی غرب را موجب ثقل سرد فکری ایرانیان می‌دانست (همان، ۲۳۱). وی به هنگام چاره‌جویی برای درمان درد ایرانی، ناسیونالیسم را فقط عامل نگاهبان ملت‌ها تلقی می‌کرد و نه خیال واهی انتوناسیونالیسم (همان، ۳۵). او احتمالاً هرگز این نکته را نستجید که هم ناسیونالیسم به‌زعم او مقبول و هم انترناسیونالیسم به نظر او منفور، هر دو مفهومی غربی هستند که از دل تحولات تکنیکی و فراتکنیک تمدن مغرب زمین بیرون تراویده‌اند. او روشنفکر ایرانی را از نشخوارکردن مفهوم‌ها و حرف‌های کهنه پرهیز می‌داد و به اتخاذ موضوعی ملی در مقابل مشکلات جهانی سفارش می‌کرد. از روشنفکر در مقام عامل تحول می‌خواست که علیه سودجویی و مسخر شدن انسان ایرانی، بوروکراسی، انحراف از اصول و عوامل تباہ‌کننده فرد و جامعه، مبارزه‌ای تمام‌عيار در پیش گیرد. نراقی در نقش مصلحی اجتماعی در سطح جهان از همگان می‌خواست که خود را در برابر غرب حقیر نشمرند و به تقلید کورکورانه از غرب نپردازن. به ایرانی گوشزد می‌کرد که ذره‌ای از جوانمردی اسلامی - ایرانی در اخلاق سیاسی غرب نیست زیرا معلم غرب در چند سده اخیر ماقیاولی بوده و مارکسیسم نیز مرحله عالی و تکامل‌یافته ماقیاولیسم است، پس باید به سنن ایرانی پناه برد و به جای روش‌های مرسوم غربی برای نمونه از الگوی خانه انصاف و شورای

ریش سفیدان یا دموکراسی روستا بهره جست (همان، ۵۵-۵۴، ۲۰۱، ۲۰۸ و ۲۳۱). نکته پنهان در کلام او پذیرش مفاهیمی چون دموکراسی، آزادی، قانون و توسعه صنعتی است با افزوده‌ای ایرانی - اسلامی که اگر به آن‌ها علاوه شود با شرق غربی شده مثالی مواجه می‌شویم. برای نراقی همه مفاهیم خوب شرقی و غربی مهم‌اند، اما معیار تعیین خوبی و بدی ملاک و محک غربی است و از آنجاکه مسیر غرب از روزگار رنسانس به این‌سو محکوم به نقد بوده، نیک است شرق به سرچشم غرب برسد و دوباره حرکتی را آغاز کند که از نوع رنسانس غربی نیست. پس مسیر حرکت مجدد شرق را غرب گذشته تعیین می‌کند و چون غرب آینده، غربی متعفن است برای احتراز از آن شرق باید راه دیگری بپیماید. بنابراین غرب هم پیموده‌ها و هم ناپیموده‌های ما را تعیین می‌کند. در معیار نراقی غرب الف غرب نامعقول و غرب ب، غرب مقبول است. از آنجاکه تحول شرق از وضع ناپذیرفتی کنونی به وضع پذیرفتی پسین امری بایسته است، بنابراین شرق باید بکوشد با غرب الف همسرنوشت نشود، بلکه غایت قصواری شرق مقبول، غرب ب است.

سخن هفتم - چهار مکتوب دیگر^۹

(تردید در روش‌شناسی‌های غربی و نزدیک‌کردن حقیقت به واقعیت)

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

احسان نراقی در این چهار مکتوب که مشتمل بر ترجمه و تألیف است، خود را عصاره و بیان نموده است. گرچه او به نقد غرب و سفارش به شرق همت گماشت، آن‌چه در اندیشه او غلبه داشت، ذهنیت غربی بود. نراقی ذخیره‌های فرهنگی و مواریت کهن ایرانیان را پادتن وجود مالامال از عشق، محبت، کف نفس، خویشتن‌داری، مدارا و گذشت آن‌ها در برابر هجوم بیماری غرب می‌دانست. وی با بهره‌وری از منظری دورکهایی چنین ذخیره‌های فرهنگی و معتقدات معنوی را کارمایه حفظ جامعه از بلایا در هنگامه گذار از یک وضع به وضعی دیگری تلقی کرد و معتقد بود این ذخایر در وضعیت آنومی (فروریختگی نظام قبلی و عدم استقرار نظام جدید) ضایعات اجتماعی و انسانی را تقلیل می‌دهد (کربن، نه و ده). راه کاری که او برای دچار شدن به ضایعات ناشی از سیطره کمیت پیشنهاد داد، بهادران به کیفیت بود؛ زیرا کمیت را مسئلی،

محسوس، واردشدنی و پایان‌پذیر می‌دید، ولی کیفیت را ذوقیات و عرواطفی که ذاتاً امری نامرئی، نامحسوس، واردنکردنی، زنده، خلاق، مصرف‌ناشدنی و پایان‌ناپذیر است و به کمیت روح و حیات می‌بخشد (باستانی پاریزی، پانزده). نکته آن است که تمام بن‌بست‌ها و تارسایی‌های کنونی غرب از منظر نراقی حاصل افزایش کمیت‌ها و بی‌توجهی به کیفیت‌هاست. مانند آگهی‌های تجاری که میل به اسراف و تجاوز را دامن می‌زنند، رابطه انسانی چهره به چهره را به پیوندهای سرد و ماشینی تبدیل می‌کنند، احساس عدم مستویت و بی‌توجهی به جامعه را در فرد می‌افزایند و خشونت و مفاسد اجتماعی را افزون می‌کنند. از دیدگاه وی خودکارشدنگی موجب گم‌گشتنگی فرد در پیچ و مهره ماشین و تفکیک ساعات کار و فراغت از یکدیگر می‌شود. از سوی دیگر کار قطعه قطعه شده زندگی را دچار انشقاق می‌کند و شناسایی افراد را از همدیگر کاهش می‌دهد و به ایجاد احساس تنها‌ای خشونت‌آمیز در افراد می‌انجامد (همان، پنج تا چهارده). این همه، نراقی را به این نتیجه رساند که ایرانیان برای ممانعت از سیطره کمیت باید به کیفیت زندگی بپردازند و در عوض توجه به تکنولوژی به آب و گل و سبزه و مواهب طبیعت روی آورند. به جای الگوهای بیگانه وارداتی به هویت ملی بپردازند. به جای برنامه‌ریزی و ساماندهی به جنبه‌های ذهنی، شخصی و روحانی زندگی توجه کنند. به جای مشکلات و مصیبت‌های امروزین غربی به اقلیم خوبیش دقت نمایند و از یاد نبرند که برای دردی که منشأ غربی دارد نمی‌توان به درمان غربی متول شد (همان، پنج تا چهارده). او ایرانیان را از دل‌بستن به طمع خام رسیدن به تمدن بزرگ که حکومت شاهنشاهی تبلیغ می‌کرد، برحذر می‌داشت؛ زیرا به خوبی می‌دانست که این امر به قیمت فروپاشی همبستگی ملی تمام می‌شود. در عوض شرقیان را سفارش می‌نمود که کنترل جریان تجدد را به دست گیرند و از غرب‌گرایی افراطی پرهیزند (نراقی، ۱۳۷۳، ۱۹). اما احسان نراقی همچنان ایرانیان را پا در هوانگه داشته بود، یعنی از یکسو برای درد غربی شدن شرقیان، درمان غرب را نمی‌پسندید و از سوی دیگر توصیه می‌کرد که باید از غرب‌گرایی افراطی پرهیز کنند. پرسش نراقی این بود که اگر غرب، کلیتی یکپارچه است چگونه می‌توان از بخشی از غرب بهره برد و بخش دیگر را به حال خود واگذاشت:

غرب غرب است و ریز و درشت، منفی و مثبت، کم و کیف، چند و چون و خوب و بد آن مخلوط شده است و سوا کردنی هم نیست. بنابراین چگونه می‌توان از غرب متقدم و متاخر

یکپارچه تنها بخشی از غرب را انتخاب کرد که به کار درمان درد شرقیان بیاید؟ شگفت آن که درد شرق نه تنها نزد او بلکه نزد دیگران نیز ناشناخته مانده و آن‌چه تاکنون شناخته شده و بهمثابه درد شرق تلقی گشته، سیطره غرب و برتری تکنیکی آن‌ها و در مقابل، عقب افتادگی شرق بوده است نه درد خودی و شرقی به طرز خالص. شرقیان از هنگام تسلط غرب، در برایسر ترقی و پیشرفت‌هایش خیره شده و به وادی حریت غلتبه و گمان کرده‌اند که درد و غمی دارند، در حالی که اگر غرب تکنیکی و فراتکنیکی دوره مدرن اصلاً پدید نمی‌آمد شرقیان همچنان در خواب خوش غنوده بودند و احساس درد نمی‌کردند. البته کشمان نمی‌توان کرد که غرب به شرق درد را شناساند و گرنه در دشتناسی از عهده شرق برمی‌آمد. چرتکه تنها در قیاس با رایانه‌ها و ماشین‌های حساب ابزاری عقب‌مانده نامیده می‌شود و گرنه نسبت به حساب کردن با انگشتان دست و سیله‌ای به مراتب پیشرفت‌تر است. چوپان و گله‌دار شرقی که پیش‌تر شیرگاو و گوسفندش را با دست می‌دوشدید، با دیدن شیردوش برقی شگفت‌زده دریافت که امکان وقوع و پدیدآمدن وضعیت پیشرفت‌تری نیز هست و از آن پس مقاومتی مانند کسب سود بیش‌تر، انتقال شیر با سرعت بیش‌تر به دست مصرف‌کننده، حمل شیر به نقاط دوردست و امکان نگهداری درازمدت آن معنا پیدا کرد. بدیهی است معانی جدید ابزارهای جدید می‌طلبد و تکنیک‌های نو مقاومت نوین می‌آفینند. گوشه‌گیری و گمانامی شرقی ابزارساز نیست بلکه ابزارگریز است؛ زیرا هر ابزار و تکنیکی را نوعی قیدوبند می‌پندارد، در حالی که عشت و حرکت غربی به ابزار نیازمند است بنابراین تکنیک را مفید تلقی می‌کند. شرقیان باید هوشیار باشند که مبادا به علت عدم دست‌یابی به تکنیک و به سر بردن در وضعیت مغلوبیت، به کمیت پُشت کنند و هوادار کیفیت شوند. مسئله غرب مشکله‌ای است که سراسر زندگی و اندیشه ایران و آسیا را تحت تأثیر خود قرار داده و موضع‌گیری در برابر آن به امری کاملاً ناگزیر بدل شده است (زراقی، ۱۳۷۸، ۶).

غرب نراقی عبارت از چند عنصر است: فرهنگ مدرن، علم جدید، علوم اجتماعی بهمثابه ابزار برنامه‌ریزی و کنترل، تکنولوژی و اقتدار تکنیکی و سیاست استعماری (همان، ۹). شرق او نیز بیش‌تر به الهامات همانند است یعنی غنای فرهنگی، تجربه و تمرین روحی، میراث فرهنگی هزارساله، دنیای درونی عمیق و وسیع، آزادگی، مروت و جوانمردی (همان، ۳۲۷، ۳۳۰-۳۳۱).

به نظر او همه این امور در مجموع مسئله سنت را شکل می‌دهد یعنی بومی‌گرایی و میراث فرهنگی بومی و تعیین حدّ و حصر آن‌چه خود داریم (همان، ۶) و همین سنت در کشاکش با

تجدد، شرق را در موضعی تشویش‌آفرین قرار داده است. از نظر او هم شرق قابل نقد است از بابت گمگشتنگی و بحران هویتی که به آن دچار است، و نیز به این علت که در توسل و تشبیه به بیگانه راه افراط را پیموده و اندیشه‌های عارفانه و مکارم اخلاقی‌اش در سردهخانه قرار گرفته‌اند و میان آرزوها و اعمالش فاصله افکنده شده است (همان، ۳۲۱، ۳۴۱). و هم غرب قابل نقد است از بابت آن که هنوز تفکر علم‌گرای قرن نوزدهمی بر آن سیطره دارد، روش‌شناسی‌اش دچار کاستی است، پدیده استعمارش به سوءتفاهم‌ها دامن زده و دنیا را دو قطبی کرده و به طرزی تصنیعی دو حوزه فکری شرق و غرب را پدید آورده و دو مفهوم انسان شرقی و غربی را معرفی کرده است که این‌همه در شأن انسان به معنای ودیعه الهی نیست (همان، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۵، ۳۴۶). ولی در فرجام کار نراقی هرچه پیش‌تر رفت حس کرد که در نهایت دو دنیای متفاوت شرق و غرب وجود دارد:

یکی به دور از دسترس بودن حقیقت و دیگری به دم‌دست بودن واقعیت اشاره می‌کند. یکی غرق در غفلت از دنیا و دیگر غرق در واقعیت دنیاست. یکی با اخلاق و عرفان خود را تلطیف کرده، یکی به دامان خشونت عبث و شورش بی‌دلیل پنهان آورده است. یکی به ارزش‌های معنوی و غیرواقعي و مطلقاً سنت‌گرا بها داده، دیگری پیشرفت فنون و علوم و توسعه اقتصادی را مذ نظر آورده است (همان، ۳۲۹-۳۳۲-۳۴۹-۳۵۰). اما چون مسئله غرب در فرجام کار مسئله شرق نیز هست، شیوه تحول شرق اهمیتی دوچندان می‌یابد. نقی جبر تکنولوژیک و داشتن حق انتخاب و اختیار و پرهیز از خطای غریبان در صورتی ممکن است که از ترقی، استنباط درست شود و تقلید کورکورانه صورت نگیرد. به این منظور باید به اختلاط، تلفیق، گزینش و تلطیف دست زد و آرمان‌های دیرینه ایرانی را با دانش جدید مادی وفق داد و از اصول اخلاقی و معنوی که حقیقی و تشکیل‌دهنده بنیاد هویت و شخصیت ذاتی ایرانیان است دور نشد (همان، ۳۳۱، ۳۳۷-۳۳۸).

با مروری بر نقد نراقی از غرب، انتقاد او از شرق، تمایزی که میان شرق و غرب قائل شده و شیوه‌ای که برای تحول شرق نشان داده است، می‌توان دریافت که او در مقام یک جامعه‌شناس (و نه یک فیلسوف) برکرسی آسیب‌شناسی و زوال‌شناسی تکیه زده و در صدد بود تا نسخه درمانی برای غرب و شرق بنویسد. دیدگاه نقدگرایانه او از غرب تقلیدی کامل از مشق‌های مکرر خود غریبان درباره زوال‌شناسی تمدن غربی بود. بنابراین نه تنها برای غریبان بلکه حتی برای

شرقيان نيز تازگي نداشت. تمایزی که او ميان شرق و غرب قائل شد، تکرار يافته‌های بسياري بود که بر تفاوت‌های دو دنياً مدرن و سنتی پاي فشرده‌اند و از اين بابت نراقي تنها به دليل برخورداري از تحصيلات دانشگاهي و تجربه زندگي طولاني آموزشي و پژوهشي در اروپا تنها يك گام جلوتر از سفرنامه‌نويسان قاجاري بود، وگرنه در نفس تمایزهایي که ميان شرق و غرب دиде بود، ميان او و ابوطالب لندنی، ميرزا صالح شيرازي، ميرزا ابوالحسن خان ايلچي، حاجي محمدعلی پيرزاده و ميرزا ابراهيم صحافبashi تهراني تفاوتی به چشم نمي خورد. همچنان شيوه‌اي که وی برای تحول پيش می‌کشيد، تأکيد بر ذيل تاريخ ترقی مغرب زمين است نه بر صدر آن. اگر غرب راه غلطی پیموده است شرق چرا می‌خواهد تحول يابد؟ اگر غرب بخشی از راه را رفته و آن هم به خط، شرق چگونه مدعی است که بقیه راه رادرست طی خواهد کرد؟ اگر بخشی از غرب درست و بخشی ديگر نادرست است شرق دو الگو پيش رو دارد که هر دو غربي است؛ يعني چه راه غرب را پويid و چه نپويid در نهايیت کاري غرب گونه کرده است. تلفيق انسان‌گريانه و جهان‌وطنانه خوبی‌های شرق و غرب به متزله شيوه ستاييش آميز تحول باز هم غرب‌مدار است زيرا بازشناسی خوبی‌های شرق منوط به شناسايی بدی‌های غرب است و شناسايی خوبی‌های غرب منوط به بازشناسی بدی‌های شرق است. بنابراين درونی‌کردن تكنیک و روی‌گرданی از زيان‌های تكنیک بدون توجه به پشتوانه‌های فراتكنیکي، به مثابه آن است که بخواهيم بدون توجه به قياس‌ناپذيری و ترجمه‌ناپذيری ذاتی مقولات دو تمدن و بدون همسان‌کردن اين مقولات در اقوال و افعال و اوهام، فروض انسان‌شناسانه عارفانه شرقی را به غربی‌ها بشناسانيم.

نتیجه‌گیری

جنيش‌های دانشجویی ده شصت میلادی که نوعی خیشش‌های فعال ضد - فرهنگی (Counter - Culture) خارج از نظام مستقر و در عین حال ستایشگر شيوه‌های ضد تكنولوژيك، ضد مدرن و ضد مصرف‌گرایي به شمار می‌روند، احسان نراقي را تحت تأثير خود قرار دادند و او را واداشتند تا نقدی همه‌جانبه عليه زيان‌های شباهري‌مني تكنولوژي و افراط‌کاري‌های مدرنيته آغاز کند؛ نقدی که به ناچار سوی ديگر آن تجليل از ارزش‌های سنتی و در واقع نوعی غرب‌ستيزی شرقی بود که حقیقتاً آفریده غرب محسوب می‌شد. غرب‌شناسی غرب‌ستيزانه نراقي از بحرانی سرچشم می‌گرفت که جامعه غربی با آن روبرو بود و دخلی به شرق نداشت

ولی نراقی با اتخاذ موضع «شرق از چشم غرب» فکر می‌کرد بهتر است پیش از سرایت بحران به شرق جلوی آن گرفته شود. این بایستگی لزوماً نگاهی به معضلات و مشکلات شرق محسوب نمی‌شد بلکه نتیجه نگاه به شرق از چشم غرب بود. احسان نراقی در نقدگونه خود بر غرب و نسخه‌پیچی‌اش برای شرق دچار مشکلی معرفت‌شناختی بود؛ به این معنا که از نقد پیشرفته و دقیقی که خود غریبان برای آسیب‌شناسی جوامع خود به کار بسته بودند، برای زدودن مشکلات جامعه‌ای پیشاصنعتی بهره‌گرفت. نقد ده شصت میلادی غریبان بر غرب بر عامل معنویت، که بدون رجوع به مذهب و دین نیز معنی می‌داد، تأکید داشت و نراقی درس خوانده در محیط غرب نیز همان مضامین و محتواها را در مورد جامعه ایرانی به کار بست در حالی که معناگرایی هیچ‌مانابه و اعراض و اعتراض‌های جوانان غربی لزوماً به دین‌باوری نوع شرقی ختم نمی‌شد. غرب‌شناسی منتقادانه نراقی شیفته شرق نبود بلکه در ذات خود پیروی از غرب را نهفته داشت. بازشناسی و بازتولید این شیوه که در ادامهٔ غرب‌باوری شیفته‌دلانه روزگار مشروطیت طرح شد، مرهون شیوه‌های غربی بود. بنابراین حتی اگر از غرب انتقاد می‌کرد به آن دلیل بود که خود غرب به انتقاد از افراط‌گری‌هایش در بهره‌وری از فرآورده‌های تجدد همت گماشته بود. در صحبت این مدعای همین بس که شیوهٔ مذکور کم تر به نقد تجدد پرداخت، از آن رو که خود غرب هم کم تر به نقد تجدد اهتمام داشت. نراقی در نقد و انتقاد نیز هوادار الگوهای غربی بود و طبیعی است که از نگاه نظری چنین غرب‌شناسی نقادانه‌ای به همان ورطه‌ای درخواهد غلتید که پیش از این غرب‌باوران به آن گرفتار آمده بودند؛ سفارش به پیروی از غرب.

نقد فرهنگ مدرن در عصر ضدmodern در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ه. ش. جدا از اسلام‌خواهان که همیشه به نوعی مستتقد مظاهر مدرنیته بوده‌اند، از تفکرات پسامدرنیستی اروپایی و اندیشه‌های اعراضی آرمان‌شهری امریکایی تأثیر پذیرفت و خود را بارور کرد. به همین دلیل در این دوره تحصیل‌کرده‌ها، دانشجویان و روشن‌اندیشان به نقد غرب، فرهنگ غرب و غرب‌زدگی همت گماشتند و مدرن‌سازی بی‌نقشه و توسعه اجباری غرب‌گرایانه را نکوهش کردند و در مقابل، توجه فرهنگ به درون، کسب استقلال ملی و تجدید حیات فرهنگی بومی - اسلامی را شیوه‌ای محبوب و مقبول برای توسعه قلمداد نمودند. احسان نراقی نیز در زمرة کسانی بود که از چشم غرب به شرق نگریست و نسخه برای شرق پیچید بدون توجه به این نکته که درد و درمان هر دو غربی است و شرقی مستأصل توان دراندازی طرحی نوین بدون استمداد از غرب را ندارد.

به این ترتیب احسان نراقی را می‌توان در گروه اندیشه‌ورزان در دشناس درمان‌خواهی قرار داد که مشکله ایرانیان را در نوشدن بدون تجدد می‌دید. او مصرف کالای جدید و غرق شدن در اشکال زندگی نو را نشان تجدد نمی‌دانست و وضعیت ایرانیان را در پذیرش نشانه‌های تجدد بدون درک فهم و عمق آن، به کسانی شبیه می‌کرد که سر را تراشیده ولی راه و رسم قلندری را نیاموخته‌اند. مشکل بزرگ نراقی این بود که ایرانی شایسته را انسانی می‌پنداشت که هم فتوت لوطیان قلندروش را داراست و هم شجاعت و نجابت شهسواران اروپایی را، اما دربارهٔ امکان پدیدآمدن چنان انسانی که به یک معنا هم دیوژن حکیم و هم عزیزالدین نسفی خواهان دست‌یابی به آن بودند، سخنی فیلسوفانه و حکیمانه مطرح نکرد و تنها به یافته‌های جامعه‌شناسی غربی تکیه نمود. آنچه از مجموع آرای نراقی دربارهٔ مفهوم غرب برمی‌آید این است که به نظر وی غرب در ویژگی‌های زیر خلاصه می‌شود:

حاکمیت فرهنگ و علم مدرن، تخصص‌گرایی افزایی، چیرگی تکنولوژی و تکنیک، توسل به شیوه‌های استعماری برای رسیدن به توسعه، عینی‌گرایی و کاربریت و روش تحصلی، فردگرایی و اعتقاد به موجودیت فرد جداشده از جمع، اعتقاد به ساماندهی و دیوان‌سالاری، مادی‌گرایی و سودپرستی، اهمیت‌دادن به تولید روزافزون به قصد تصرف بازار، و رواج آزادی‌های فردی.

وجوه عمدهٔ نقد غرب از منظر احسان نراقی عبارت است از:

بی‌اعتنایی غرب به محیط عاطفی انسان‌ها، زوال زیست‌بوم انسانی، چیرگی ماشین و خودکارشدنگی روابط انسانی، حاکمیت روحیه مصرف بیش از حد بر روح بشر، ادعای جهان‌گرایی علمی، گستاخی نظام خانوادگی، سودپرستی، خودبرتریتی تاریخی، داشتن دیدگاه تخصص‌گرایانه، تجزیه طلبانه و انفورماتیک به تمامیت هستی بشری، ترویج احساس بیگانگی فرد در میان جمع و تفکیک حوزه‌های حقوق و اخلاق فردی از حقوق و اخلاق جمعی، بی‌اعتنایی به عدالت و باور به آزادی به معنای خودخواهی زیاده‌خواهانه، گم‌گشتنگی فرد در میان خودکارشدنگی و دیوان‌سالاری، شرق‌شناسی وارونه و فهم تکنیکی از سیالیت‌های روحی و اخلاقی شرق، حاکمیت تشویش و اضطراب بر زندگی انسان‌ها، تسلط‌کمیت و فراموشی کیفیت، سستی‌گرفتن معتقدات مذهبی و اصول اساسی اخلاقی، داشتن دیدگاه علم‌گرایانه

تجربی صرف در فهم زندگی بشر، شناخت شیئی واره از پدیده‌های اجتماعی، استعفا از خودی بودن و تشبیه به بیگانه، شناسایی خودی با نگاه بیگانه، انفال تاریخی از گذشته و بی‌اعتنایی به حافظه جمعی، حقیر پنداشتن خودی در مقابل دیگری، مسخ شدن انسان، بی‌ارزش شدن مفاهیم وطن‌خواهانه، و تقلید کورکرانه از نهادهای بیگانه.

به نظر نراقی، شرق برای ایستادگی در برابر غرب ناگزیر است به صفات و وجوه پذیرفتنی و مثبتی آراسته شود که عبارت‌اند از:

جوانمردی اسلامی - ایرانی، عشق و برادری و رفاقت، تأمین رفاه و آبادانی و پیشرفت بر بنیاد خود، صلح و سلامت و تعادل و نیکبختی، خودآگاهی به آیین و دین و آداب و رسوم خودی، تلاش برای پدیدآیی انسانی کامل با پندار و گفتار و کردار نیک، کوشش در جهت کسب استقلال اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تکنولوژیک، داشتن کف نفس و مدارا و گذشت و آرامش و تفاهم قلبی و تحمل دیگری، توجه به کیفیت زندگی، تقویت روحی با توصل به غنای فرهنگی.

ابزار تحول از دیدگاه وی عبارت‌اند از:

ایجاد دانشگاه‌های متعهد و تربیت استادان و دانشجویان مسئولیت‌شناس، بهره‌وری از تکنولوژی ملی و خودبسته و مجهز به فرهنگ فکری خلاق و تلطیف‌شده، وجود روش‌اندیشانی دقیق و کنجدکاو که به کاوش در تاریخ گذشته ایران و ارزیابی منصفانه و منتقدانه وضعیت کنونی پیردازند، وجود روش‌پژوهان ایرانی وطن‌دوست و منطبق با شرایط روز ایران و جهان که در صدد تقلید صرف از غرب نیستند، و کنارگذاشتن علم‌گرایی محض و روی‌آوری به پدیدارشناسی و روش‌شناسی‌های قوم محور و انسان‌شناسانه.

عمده‌ترین شیوه‌هایی که نراقی برای دست‌یابی به تحول موردنظر خویش پیشنهاد کرد شامل موارد زیر است:

تسلط بر اصل و مبدأ تفکر غربی، عدم تکرار غفلت‌های غرب، اقتباس معقول از غرب که چیزی فراتر از تقلید صرف از غرب و در واقع پیشرفت بر پایه وحدت ملی و با توجه به شیوه تفکر تکنولوژیک و مبتنی بر تجربه بومی است، کنترل جریان تجدد و پرهیز از غرب‌گرایی

افراطی از یکسو و فرورفتن در بزرگنمایی‌های اغراق‌آمیز گذشته ایران زمین از سوی دیگر، و رسیدن به نوعی غرب‌شناسی اصیل بدون غربی شدن.

پی‌نوشت

- ۱- «گفت‌وگو با دکتر احسان نراقی»، کلک، شماره ۷۲-۷۱، بهمن و اسفند ۱۳۷۴، ۵۶۹-۴۸۳.
- ۲- «نگاهی به تجربه آموزش مدرن در ایران: مصاحبه با احسان نراقی»، گفتگو، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۷۴، ۷۸-۷۱.
- ۳- نراقی، احسان. علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۴.
- ۴- ویراست تازه‌ای از این کتاب چاپ و نشر شده که ویژگی‌های آن از قرار زیر است:
 - نراقی، احسان. علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن، تهران: نشر پژوهش و فرزان روز، ۱۳۷۹.
 - البته در استنباط نکته‌هایی که نگارنده مقاله مذکور دارد، نه چیزی افزون کرده و نه کاسته است.
- ۵- نراقی، احسان. جامعه، جوانان، دانشگاه: دیروز، امروز، فردا، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با انتشارات فرانکلین، چاپ اول، ۱۳۵۰، چاپ دوم ۱۳۵۴.
- ۶- در کتاب جدیدی که به نام در خشت خام: گفت‌وگو با احسان نراقی (تهران: جامعه ایرانیان، تنظیم گفت‌وگو و ویرایش از سیما سعیدی، بهار ۱۳۷۹) چاپ و نشر شده و حاصل گفت‌وگوی سید ابراهیم نبوی با نراقی است، ایشان کمایش همان یافته‌ها و باورهای پیشین خود را تکرار کرده است. برای نمونه، همچنان از عدم منافات قوانین غربی با اخلاق شرقی سخن گفته است: «این قوانین و مقررات غربی را ما تطبیق بدیم با روحیات شرقی خودمان» (۱۸۸). یا غرب را در مصرف‌گرایی، تجمل و تخریب محیط‌زیست، اسراف در مصرف و استفاده نامطلوب از اتمیل منحصر کرده است (۱۸۷-۱۸۲). سید ابراهیم نبوی در مقام گفت‌وگوکننده با احسان نراقی شاید با درنظرگرفتن وضع زیست اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، آن‌هم در حکمران پهلوی دوم و هم در زمانه کنونی، به ایشان لقب «مردی برای تمام فصول» (۲۷) را داده و البته نراقی خود نیز به پذیرش چنین لقب و وضعیتی صحیح گذاشته است: «از نظر من عالم اجتماعی باید حالت ناصح پادشاهان را داشته باشد» (۲۱۷).

به این کتاب پس از چاپ از سه منظر نگریسته شد: (۱) شخصیت و باورهای گفت‌وگوشونده، (۲) شخصیت و شیوه زیست فرهنگی و اجتماعی گفت‌وگوکننده، (۳) محتویات کتاب، که البته جای پرداختن به این هر سه در

مکتوب حاضر نیست اما سه نقد جدی و یک پاسخ موشکافانه به این کتاب داده شد که به چاپ رسید و با توجه به چارچوبه روش‌شناسانه این مقاله نمی‌توان از آن صرف نظر کرد. نخستین نقد جدی در هفته‌نامه عصرما - ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - و بدون ذکر نام نویسنده به چاپ رسید (+ «روشنفکری پهلویستی: یک مطالعه موردنی»، سال هفتم، ۱۳۷۹/۴/۲۹، شماره ۷۱، ۶۵). ناقد محترم نکته‌هایی را نگاشته است که با حذف یکی دو واژه می‌توان آن را پذیرفت:

«اگر به تلاش‌های نراقی در حفظ فرهنگ خودی نیک بینگریم با دو مضمون

پُررنگ مواجه خواهیم بود؛ نخست، ضرورت زمینه‌سازی برای تحقیق هویت غربی در کشورمان و دوم، رویکرد اخلاق‌گرایانه‌ی وی به مسئله بحران غرب. محور نخست آشکار می‌کند که تلاش‌های نراقی حداقل در وجه غالب برخلاف محییان و روشنفکران اسلامی نه استقلال هویتی، پاسداری از میراث ملی و خودجوشی و درون‌زایی فرهنگی، بلکه زمینه‌سازی برای تحقیق اندیشه «غیر» (یعنی سدرنیته) و عملأً مسخ تدریجی و حساب‌شده هویت این ملت بود» (همان، ۷).

پاسخی به این نقد منتشر شده است که می‌توان به آن رجوع کرد:

- «روشنفکری پهلویستی: یک تعریض و یک پاسخ»، «عصرما»، سال هفتم، ۱۳۷۹/۸/۲۱، شماره ۱۸۷، ۶۵ مشخصات دومین نقدی که البته از منظری متفاوت به رشته تحریر درآمده و با برخی افزودن‌ها و کاستن‌ها و با نقد هفته‌نامه عصرما پذیرفته است، به شرح زیر است:

- موسوی، سید عبدالرضا. «آن‌چه در آینه جوان بیند: نقدی از کتاب در خشت خام، گفت‌وگو با احسان نراقی»، «دانستنی‌ها»، سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۲، ۱۳۷۹/۵/۱۲، ۴۶-۴۶.

ویزگی کتاب‌شناسختی سومین نقد «درخشش خام» به شرح زیر است:

- سیف، احمد. «خشش پخته و فکر خام»، «جهان کتاب»، سال ششم، شماره سوم تا ششم، شماره پیاپی ۱۲۶-۱۲۳، خرداد - تیر، ۱۳۸۰. ۱۱-۱۰.

دکتر احمد سیف نقد خود از کتاب مذکور را با این عبارت آغاز کرده است:

«بله، من [احسان نراقی] در تهران بی‌نظم بودم، نه در پاریس. اون‌جا دیگه آدم نباید بی‌نظم باشد».

سپس مطلب را چنین بی می‌گیرد:

«این پاسخ دیدگاه جامعه‌شناسی نیست که به بررسی غرب‌زدگی بنشیند، بلکه

منظر غرب‌زده‌ای است که اتفاقاً جامعه‌شناس هم هست، پس چرا نراقی ایرانی در

تهران آن را جدی نمی‌گیرد ولی نراقی در پاریس عمل‌کنس دیگری می‌شود؟ و آنوقت همین آدم به زمین و زمان ابراد می‌گیرد که نه کسی چون او غرب را شناخته است و نه کسی به قدر او شرق را می‌شناسد» (همان، ۱۰).
یادآوری می‌شود، من نگارنده نیز همین را در ذهن دارم که احمد سیف به قلم پروردۀ است.

۵- نراقی، احسان. *غربت هرب*، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۳، چاپ دوم، ۱۳۵۴.
احسان نراقی در گفت‌وگو با سیدابراهیم نبوی ماجراجای نوشتن این کتاب را چنین شرح داده است:
«با این قصد بود که به عمق جامعهٔ غربی بروم و ایرادات جوانان را به جامعهٔ غرب [که برآمده از بحران‌های جوانان اروپایی و امریکایی در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۸] بدمجح کنم و به شاه و دیگر ایرانیان بفهمانم که راه غرب برای دنبال‌کردن راه صحیحی نیست» (در خشت خام...، ۲۲۷).

۶- نراقی، احسان. آن‌چه خود داشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.
احسان نراقی در گفت‌وگو با سیدابراهیم نبوی ماجراجای نوشتن این کتاب را چنین توضیح داده است:

«غربت هرب اشکال کار را نشان می‌داد و آن‌چه خود داشت، ادامه آن بود و در پاسخ به آنان که می‌پرسیدند حالا که راه غرب را نیاید وقت پس چه باید کرد... می‌خواستم بگویم باید آن‌چه را خود داریم فدای مدرنیته کنیم» (در خشت خام...، ۲۳۸).

۷- نراقی، احسان. *طبع خام*، تهران: تومن، چاپ اول، ۱۳۵۶.
احسان نراقی در گفت‌وگو با سیدابراهیم نبوی ماجراجای نوشتن این کتاب را چنین توضیح داده است:
«هدف این بود که خطاب به تکنولوژیات‌هایی که به امریکا رفت، قصد داشتند با حضور در کابینه امیرعباس هربدا همان گروه‌های امریکایی را در ایران پیاده کنند] بگویم این هدفی که شما دارید و بالآخر از شما شاه هم دارد، یک طمع خام است. این تقلید از غرب و رفتن به سوی تمدن غرب، با زور و درآمدهای نفتخی، ما را به جایی نمی‌برد و اصلًا به گشایش دروازه‌های تمدن بزرگ منجر نمی‌شود» (در خشت خام...، ۲۲۲-۲۲۳).

۸- نراقی، احسان و اسماعیل خوبی. *آزادی، حق و عدالت: مناظره اسماعیل خوبی با احسان نراقی*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی و امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۶، چاپ دوم، ۱۳۵۷.

احسان نراقی در گفت و گو با سید ابراهیم نبوی ماجرای مناظره با اسماعیل خوبی را چنین شرح داده است:

«قصد من از این نوع دیالوگ این بود که حرف‌ها به گوش مردم و مقامات برسد.

چنین گفت و گویی در تاریخ روشنفکری ایران بی سابقه بود که دو آدم از دو موضوع

متفاوت باهم در فضایی صمیمانه و دوستانه صحبت کنند. قصد داشتیم شکلی از

گفت و گو را باب کنیم که دو مخالف بدون آن که بهم اهانت کنند باهم سخن بگویند»

(در خشت خام...، ۲۴۰-۲۳۹).

۹-الف - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (و دیگران). زیر نظر احسان نراقی، *کیفیت زندگی*، تهران: امیرکبیر،

چاپ اول، ۱۳۵۷.

ب - کرین، هانری. آیین جوانمردی، ترجمه احسان نراقی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.

احسان نراقی در کتاب در خشت خام...، ۲۴۱، ماجرای ترجمه این کتاب را شرح داده و بر همان رویکردی که در سایر مکتوبات دارد، پای فشرده است؛ یعنی غرب مضمحل نمی‌تواند به شرق معنویتی بیاموزد، بلکه کش و آین مرود و فتوت شرقیان است که می‌تواند غربیان را از برهوت برهاند و به وادی ایمن بکشاند.

ج - نراقی، احسان. از کاخ شاه تا زندان اویین، ترجمه سعید آذری، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسانا،

چاپ اول، چاپ دوم ۱۳۷۳.

د - نراقی، احسان. ما و جهان امروز، به کوشش علی دهباشی، تهران: شهاب ثاقب و سخن، ۱۳۷۸.

احسان نراقی در گفت و گوی جدیدی با نشریه‌ای در داخل کشور با در نظر گرفتن رخدادهای پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ که رویکرد غرب ناگزیر به آن آمیخته شده، از بدین معهود خود به غرب فروکاسته و از تجدد در معنای مثبت آن سخن گفته است و شاید این نقش جدید او همان باشد که در کتاب در خشت خام... از آن به نام

نصیحت‌های مشفقاته یک عالم علوم اجتماعی سپید موی باد شده است:

«جهار عنصر تجدد، سنت، آزادی و قدرت، در غرب کنار هم آمدند. غرب هم

آزادی خواه و هم موجود علم و تفکر است و آزادی برای تمدن غرب مهم ترین عامل

در رسیدن به این نقطه از پیشرفت و توسعه بود. نراقی تلاش می‌کند از یکسانی

برخی مقاومت در سطح جهان و بشریت سخن بگوید و ضمن تشویق ایرانیان به

برخورداری از منافع غرب آن‌ها را به پذیرش تجدد وادارد. انگاره جدید وی آن

است که جهان متجدد شده است و باید آن را به مثابه تجربه‌های مشترک بشری

در سطح جهان پذیرفت ولی عربان‌گری غرب را باید فروهلهد و از آن کناره گرفت

(+ مختاریاد، سید ابوالحسن. «غفلت، اسباب بازی همیشگی است» (گفت و گو با احسان نراقی)، آفتاب امروز، سال اول، ۱۳۷۸/۹/۱۰، ۸).

احسان نراقی کتاب دیگری به نام آموزش و تغییرات اجتماعی در ایران از قرن هفتم تا بیستم میلادی در سال ۱۹۹۶ م به رشتة تحریر کشیده است که بنده به آن دسترسی نداشته‌ام.



مرکز تحقیقات کامتور علوم اسلامی

